

موضوع : هستی شناسی در قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : هستی شناسی در قرآن

کلید واژه : آفرینش/ خلق/ وجود/ خدا/ حق/ عدل/ نظم

چکیده :

یکی از موضوعات بنیادی که در رویکرد مدیریت راهبردی بایستی بدان پرداخت، بحث آفرینش موجودات، خالق و پروردگار هستی و تدبیر بر مبداء و مقصد وجود می باشد. چرا که این مقوله از یک طرف منشأ قضاوت‌های مختلف در مورد ابعاد مادی و معنوی انسان به عنوان نمونه کامل این موجودات می باشد و از طرفی متاسفانه عمدتاً از طرف صاحب نظران در این نوع مدیریت مورد غفلت قرار گرفته است که ضرورت پرداختن به آن را تقویت می کند.

بعضا در مباحث مدیریت راهبردی، تدبیر و تصمیم‌گیری پرداختن به این سطح از کلام، با یک رویکرد ابتر توسط مادیگرایان، از مقطع انسان شناسی آن هم تنها با گرایش مادی و ظاهری آن آغاز می شود، در حالی که بررسی این مبحث مسلماً نیاز به پرداختن به ریشه های بنیادین هدف و طریق سیر و سیوریت انسان را دارد.

در این سلسله از مقالات که به منظور تبیین نگرش قرآنی و ذکر و تدبیر در آیات مربوط در این زمینه، با توجه به ارجاعاتی که در پایان نامه اینجانب صورت گرفته است نگارش می گردد تلاش می شود موضوع هستی شناسی در قرآن از رویکرد الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی در معرض و نظر گاه خوانندگان گرامی قرار گیرد.

لازم به ذکر است که مطالب زیر چون تنها به منظور تبیین ارجاعات پایان نامه نوشته می شود، عمدتاً مستقیماً از تفاسیر آیات مربوط به درختواره مفهومی آن متن انتخاب و آورده شده است.

آفرینش من شیئی یا من لا شیئی

یکی از اشکالات و شبهات در زمینه هستی شناسی این است که آیا در ابتدای خلقت اصولاً ماده و موجودی وجود داشته است و یا اینکه خداوند تبارک موجودات را از نبود صرف و به اصطلاح از (من لا شیئی) آفریده است

شبهه مادیین و ملحدان این است که خدا عالم را یا «من شیئی» خلق کرد یا «من لا شیئی». اگر «من شیئی» خلق کرده باشد پس معلوم می شود قبل از خلقت اشیایی بود و خدا از اینها عالم را ساخت و آن اشیاء نیازی به خالق نداشتند نیازی به خدا نداشتند. پس می شود شیئی موجود باشد و خدا نداشته باشد و اگر عالم را «من لا شیئی» خلق کرده باشد، «لا شیئی» عدم محض است «عدم» ماده قرار نمی گیرد که خدا از عدم آسمان بسازد از عدم زمین بسازد. این شبهه ای بود از دیرزمان مادیین داشتند.

خطبه نورانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) خطبه فدکیه، آن سه چهار سطر اول، نه خطاب به آن حضرت. آن خطبه یعنی آن سه چهار سطر اول، مثل خطبه ای که وجود مبارک حضرت امیر از صفین که برگشت یک خطبه عمیقی خواند که مرحوم کلینی می فرماید که اگر انبیا جمع بشوند و در بین آنها انبیا اولوا العزم نباشد کسی نمی تواند این گونه سخنرانی کند. [5] عصاره سخنرانی مشترک بین وجود مبارک حضرت امیر و زهرا (سلام الله علیهما) این است که حضرت فرمود: «خلق الاشياء لا من شیئی»، [6] آنها مشکلیشان این است که می گفتند شیئی که خالی از نقیضین نیست، هر دو طرف نقیض محال است، همان طور که اجتماع نقیضین محال است ارتفاع نقیضین هم محال است. بگوییم خدا جهان را «من

شیء» خلق کرد که محال است، بگوئیم «من لا شیء» خلق کرد که محال است؛ پس خلقت درست نیست! جوابی که از خطبه حضرت امیر برمی‌آید این است که اجتماع نقیضین محال است درست است. ارتفاع نقیضین محال است درست است؛ اما نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست. «نقیض کلّ رفع أو مرفوع» [۷] نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». «من لا شیء» که موجه است، «من شیء» هم موجه است؛ نقیض موجه که موجه نیست. خدا عالم را «لا من شیء» خلق کرد؛ یعنی مُبَدَع است؛ یعنی ماده نمی‌خواهد. این است که کلینی می‌فرماید در برابر این خطبه باید سجده کرد. این سه چهار جمله خطبه نورانی فدکیه هم تعبیرش همین است که «خلق العالم لا من شیء»، «خلق الأشياء لا من شیء». انسان یک بخشی از آن که مربوط به «کان تامه» است «لا من شیء» مُبَدَع است مخصوصاً روح او. بخش دیگرش که نطفه و مانند آن است «من شیء» است، ولی شیئی که قابل ذکر باشد نیست. قسمت ۱/سوره انسان/تفسیر تسنیم آیت الله جوادی آملی

هر چه هستی است اوست

همه هستی تنها جلوه هائی از وجود حق تعالی است. همه موجودات تنها مانند آئینه ای که آفریدگار خود را نمایش می دهند می باشند مرحوم صدر المتألهین [۲۹] نام شعرا را نمی‌برد، یکجا فقط نام حافظ، یکجا هم نام ایشان را می‌برد. وقتی می‌خواهد از فردوسی به عظمت یاد کند، می‌گوید حکیم فردوسی آن عظمت ولایتش که اگر غیر فردوسی این را گفته بود که سرش رفته بود: که من شهر علمم علیّم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست [۳۰] آن روزها اصلاً نام مبارک حضرت، مگر گفتنی بود؟ این فردوسی بود که حرف او را تحمل کردند. درباره توحید می‌گوید: خداوند بالا و پستی توپی *** ندانم چه‌ای هر چه هستی توپی [۳۱] اینها خیال می‌کنند که این «یاء» (در هستی) یای ضمیر است! اینکه حرف علمی نیست. اگر «یاء» یای ضمیر باشد؛ یعنی من نمی‌دانم تو چه هستی، تو هر چه هستی خودت هستی؛ اما «یاء» یای مصدری است ضمیر نیست؛ یعنی تمام حقیقت هستی تو هستی. در عالم چیزی نمی‌ماند مگر آیت حق. خداوند بالا و پستی توپی *** ندانم چه‌ای هر چه هستی توپی آن وقت تمام عالم می‌شود آیه حق. آن که روشن است، آیه روشن حق است، آن که تاریک است، آیه تاریک حق است. ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَمَلْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾، [۳۲] شب آیت الله تاریک است. بسیاری از مسائل عمیق ریاضی خسوف و کسوف از همین تاریکی درآمده است. آن قدر این ظل مخروط عمیق ریاضی است که الان کسی برای هزار سال قبل را و هزار سال بعد را می‌تواند کشف کند که چند تا خسوف اتفاق افتاده و چند تا کسوف اتفاق می‌افتد. از بس این سایه مخروط تاریک منظم علمی است! ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَمَلْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾. فرمود این کارها را می‌کردند و اینها خیال می‌کردند که بعضی در کار نیست. قسمت ۲/سوره جن/تفسیر تسنیم

اصول حاکم بر تابلو خلقت

خلقت موجودات از نظر قرآن دارای اصولی است که در آیات زیر تصریح گردیده است و برای همه موجودات صادق است. اینها تابلوی خلقت است، تابلوی قرآن است، آن آیه اول این است که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ [۴] یعنی «کلّ ما صدق علیه أنه شیء فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی»، این «کان تامه» است. اصل دوم که ضلع دیگر این تابلو است، این است که او هر چه آفرید، زیبا آفرید! ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [۵] این «کان»، «کان ناقصه» است؛ یعنی هر چه آفرید، زیبا آفرید! هیچ عیبی و نقصی در ساختار خلقت نیست. خرچنگ به همان معنا زیباست که طاووس زیباست، زیرا منظور زیبایی علّی و معلولی است. ما می‌گوییم عدل زیباست، علم زیباست، ادب زیباست، این زیبایی ادب، زیبایی عقلی است، زیبایی علم، زیبایی عقلی است؛ یعنی کمال است. اصل سوم و تا آیه سوم که مفسّر آیه دوم است که خدای سبحان هر چه آفرید زیبا آفرید؛ یعنی چه؟ این را در سوره مبارکه «طه»، وجود مبارک کلیم حق بیان کرد که ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ [۶] یعنی یک پشه، یک درخت، یک میوه، یک ستاره، یک انسان، یک حیوان، «أو ما شئت فسمه»، هر چه لازمه خلقت او بود، خدا به او داد. این طور نیست که ما بگوئیم این پشه اگر این طور بود، بهتر بود. هر چه لازمه این پشه است به او داد. این حیوان در اقیانوس باید زندگی کند، تمام امکاناتش را به او داد. فلان ماهی باید در رودخانه زندگی کند، بیش از این نیاز ندارد، تمام تجهیزات لازم را به او داد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ که مربوط به نظام غایبی است. پس این آیه سوم مفسّر آیه دوم است.

آیه چهارم مسئله اختلاف است که شما اگر اختلاف می‌بینید، برای تنظیم کار شماست. هر کدام از اینها در جای خود مخالف هم نیستند؛ ولی مختلف هستند. این ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ [۷] به این معنا نیست که روز مخالف شب است، شب مخالف روز است. روز مختلف با شب است؛ یعنی جانشین آن است و در خَلْفِه آن قرار می‌گیرد: ﴿جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خَلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾، [۸] ما اختلاف را معنا کردیم، اختلاف یعنی چه؟ یعنی این جانشین اوست، چند ساعت او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، او می‌رود و این چند ساعت وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، دوباره برمی‌گردد. این ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ را به عنوان اینکه هر کدام خَلْف و خلیفه و جانشین و قائم مقام دیگری هستند، قرار داد تا نظم بگیرد. بعد هم دلیل اقامه کرد که اگر همیشه روز بود، ﴿يَأْتِيَكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهَا﴾، [۹] اینکه زندگی نمی‌شد وقتی همیشه روز باشد. به هر حال یک عده باید شب بخوابند. آنچه در عالم است، اختلاف است نه مخالفت. اختلاف هم یعنی نوبت کار، یعنی شب، خَلْفِه و جانشین و قائم مقام روز است. روز، خَلْفِه و جانشین و قائم مقام شب است؛ لذا می‌شود زیبا، مخالفتی در کار نیست.

بعد هم در سوره مبارکه «ملک» و اینها فرمود: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ﴾؛ [۱۰] جای خالی نیست. جایی فوت شده باشد در ساختار خلقت؛ چه در زمین، چه در آسمان، چه در «بین الارض و السماء» (ما تری) ، طبق بیانی که حکمای ما می‌گویند، می‌گویند ساختار خلقت؛ مثل درجات عدد است. الآن شما وقتی از یک شروع بکنید تا میلیاردها می‌بینید که هیچ عددی جایش خالی نیست. هر عددی سرجایش خود است؛ لذا اگر کسی - خدای ناکرده - یک گوشه از این بیت‌المال را اختلاس کند؛ مثل اینکه عدد شش را بین عدد پنج و عدد هفت بردارد، این دستش می‌ماند، رسوا می‌شود. هیچ چیزی نیست که انسان از جایش بقاید، مگر اینکه رسوا می‌شود. اگر کسی عدد شش را بین پنج و هفت بردارد رسوا است. گاهی این جیب می‌گذارد، گاهی آن جیب می‌گذارد، به هر حال جایش خالی است، می‌فهمند، ولو بعد از بیست سال. هیچ ممکن نیست کسی خلاف بکند و رسوا نشود. این نظم عالم است.

قسمت ۴/ نوح/ تسنیم

آفرینش شیطان

یکی از آفریده های خداوند شیطان است او که از طرف خداوند اجازه یافت تا وسیله آزمایش و ابتلای انسانها باشد .

شیطان، یعنی اصل آفرینش شیطان فعل خداست که او وسیله آزمایش است. اگر وسیله آزمایش باشد، چیز لازمی است، چون هر کسی به هر جایی رسیده است در اثر جنگ با شیطان است، تمام مجاهدان که به مقامات عالیه رسیدند در اثر نبرد با دشمن است. اگر دشمنی در عالم نبود، جنگی نبود، ما دیگر فضیلت جهاد و شهادت و اینها را نداشتیم. اگر شیطانی در عالم نبود، دیگر فضیلت تهذیب نفس و تزکیه نفس و مبارزه و ریاضت و اینها نبود. اصل آفرینش شیطان که وسیله آزمایش است، کار خداست؛ اما وسوسه‌های او و خیانت‌های او و استکبار او که گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ [۲۵] اینها به خود او برمی‌گردد.

در سوره مبارکه «اسراء» آیه هجده و نوزده این است: ﴿مَنْ كَانَ يَرْيُدُ الْعَاجِلَةَ﴾؛ کسی دنیا می‌خواهد ما ابزارش را فراهم می‌کنیم. ﴿مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ﴾، ما ابزارش را فراهم می‌کنیم. ﴿كُلًّا نُمِدُّهُ﴾؛ یعنی کُلِّ واحد این دو گروه را ما وسیله‌اش را فراهم می‌کنیم، نه کارش به ما برمی‌گردد، کارش به خود آنها برمی‌گردد. اگر توفیق و عنایتی بود که به برکت الهی است و اگر ضلالت و گمراهی بود که به اغوای خودش است.

قسمت ۱۱/ حاقه/ تسنیم

آفرینش همه دیدنیها و غیر دیدنیها

آفریده های خداوند هم شامل ظاهر است هم باطن ، هم مادی هم معنوی، هم عیان هم نهان ، هم محسوس و هم معقول و...

خداوند در موضع قسم به آفرینش می فرماید : فلا قسم بما تبصرون و ما لا تبصرون یعنی همه هستی

شاید این بزرگترین قسم قرآن است در موضع گله خدا از بعضی مردم و کم بودن سپاسگذاران و عمل کنندگان

تفسیر نور حجت الاسلام فرائتی / سوره حاقه/ قسمت ۷/

فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾، [۱۰] خدای سبحان سه تا کار را درباره تمام موجودات انجام داد: یکی اینکه نظام فاعلی را

تأمین کرد که اوست که آفریدگار و پروردگار است: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾، دوم اینکه نظام داخلی هر موجودی را تضمین کرد، هیچ موجودی چه

فضایی، چه دریایی، چه زمینی نیست، مگر اینکه ذات اقدس الهی او را به احسن وجه خلق کرد؛ یعنی هر چه این موجود لازم دارد، خدا به او

داد، دیگر ممکن نیست که یک موجود دریایی یا صحرایی یا فضایی باشد و یک کارشناس بگوید که این حیوان اگر فلان وزن را می‌داشت، بهتر بود! این ممکن نیست، زیرا اگر بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نمی‌کرد، این مقدم، یا برای جهل بود یا برای عجز بود یا برای بخل بود، این تالی؛ «و النالی بأسره الثلاث مستحیل فالمقدم مثله»، پس نظامی از این بهتر ممکن نیست؛ لذا در قرآن فرمود: ﴿أَخْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾؛ [۱۱] هر چیزی را که آفرید، به بهترین وجه آفرید. یک حشره، یک جنینده، یک دونه، یک رونده، یک خزنده، هر موجودی هر چه لازم داشت، در زاد و ولد او، در زندگی او، در جفتگیری او خدای سبحان به او داد. ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، این نظام داخلی و ﴿ثُمَّ هَدَى﴾، نظام غایی. این اضلاع سه‌گانه مثلث را در همین آیه کوچک بیان کرده است. چه کسی آفرید؟ چگونه آفرید؟ برای چه آفرید؟ ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾، این می‌شود نظام فاعلی. ﴿كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، می‌شود نظام داخلی. ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ هدفمند است و مقصدی دارد، نظام غایی. همه ما هم همین‌طور هستیم، هیچ چیزی ضایع نیست، هیچ چیزی از بین نمی‌رود، هیچ چیزی در راه گم نمی‌شود، این‌طور است. در اول سوره مبارکه «اعلی» دارد: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾، [۱۲] این‌طور نیست که بی‌هدف مقصود نباشد. هم مقصد معین است هم مقصود در آن مقصد معین است، هم راه مشخص است هم راهنما. ﴿خَلَقَ فَسْوَى﴾، نظام داخلی ﴿قَدَّرَ فَهَدَى﴾، نظام غایی. این را ذات اقدس الهی مشخص کرده، معین کرده، پس ما با موجودات زنده روبه‌رو هستیم، با موجودات متحرک و آگاه روبه‌رو هستیم، با موجودی که ما را می‌بیند و از کار ما باخبر است و گزارش می‌دهد، باخبر هستیم. این‌طور نیست که حالا زمین که شهادت می‌دهد؛ مثلاً تشبیه محض باشد از این قبیل نیست، تکون حقیقی است و «لا ریب فیه».

قسمت ۴/ سوره حاقه/تسنیم

خلقت انسان و طبیعت

هر چند انسان از طرفی خود جزء طبیعت محسوب می‌شود اما از طرفی نیز برتر و متمایز از سایر نمادهای آفرینش در طبیعت است و به تعبیری در شرایطی که استعدادها واقعی خود را پرورش دهد و ظاهر نماید اشرف مخلوقات است فرمود ذات اقدس الهی مجاری ادراکی شما را انشاء کرد، یک؛ بدن شما را از خاک خلق کرد، دو؛ همه این شئون را حکیمانه و مدبرانه آفرید، سه؛ هدفمند خلق کرد، چهار؛ قیامت هدف مشخص می‌شود هر کسی محصول کار خود را می‌بیند.

قسمت ۱۴/ملک/تسنیم

جریان «انشاء» و «ذراً» را از هم جدا کردند؛ گاهی ممکن است هر کدام به جای دیگر استعمال بشود؛ لکن معمولاً وقتی سخن از بدن و طبیعت و خاک است، عنوان «ذراً» به معنای «خلق من الارض» را به کار می‌برند. هر جا سخن از مجاری علمی و ادراکی و امر روحی است، «انشاء» را به کار می‌برد. آیه ۲۳ و ۲۴ این تفاوت را نشان می‌دهد. در آیه ۲۳ که از مجاری ادراکی سخن به میان آمده، فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾، آیه ۲۴ که از خلقت بدن و خاک سخن به میان می‌آید، فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ﴾، این تفاوت در سایر آیات هم هست، مخصوصاً در سوره مبارکه «مؤمنون» آنجا که سخن از بدن هست، از جریان «خلق» و امثال «خلق» استفاده می‌شود؛ اما آنجا که تبدیل بدن به یک موجود مجرد عقلی است به نام روح، آنجا سخن از «انشاء» آمده است. در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْقَةً فَيَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْقَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾، [۱] نفرمود ما روح او را خلق کردیم یا «ذراً روح»؛ فرمود او را با آفرینش دیگری انشاء کردیم. این نشان می‌دهد که کاربرد انشاء در آن معارف مجرد بیشتر از کاربرد اوست در مسائل مادی و کاربرد «ذراً» که برخی‌ها بر آن هستند که ذریه هم از همین «ذراً» هست، کاربرد آن در مسائل مادی است و زمین است؛ لذا فرمود: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ﴾؛ ولی درباره بدن فرمود: ﴿ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ﴾.

قسمت ۱۴/ملک/تسنیم

در سوره مبارکه «واقع» فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ * أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ﴾؛ شما از بالا آب می‌آورید یا ما برای شما می‌آوریم؟ این برای آب که «تشریبون»؛ چه اینکه در قسمت‌های دیگر هم فرمود این کشاورزی که شما می‌کنید، شما زارع هستید یا ما؟ شما اهل حرث هستید نه اهل زرع. ما یک حارث داریم و یک زارع؛ حارث آن کسی است که اهل حرث است؛ یعنی این بذر را از انبار بعد از شیار به زمین می‌دهد، همین! این کار مادی است. زمین را شیار می‌کند، این بذرهای انبار را از انبار می‌برد در دل خاک می‌ریزد، همین! این حرث است؛ اما آن که مرده را زنده می‌کند، این بذر مرده را زنده می‌کند، بخشی از آن را پایین می‌برد به عنوان ریشه، بخشی از آن را بالا می‌آورد به عنوان خوشه، فرمود این کار ماست. شما که زارع نیستید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُونَ﴾، نه «ما تزرعون». ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الرَّاعُونَ﴾، [۲۰] آن که این مرده را زنده می‌کند که ما هستیم. شما کارتان این است که جمادی را از جایی به جایی می‌برید؛ اما آن که این جماد را زنده می‌کند، روح به آن می‌دهد، بخشی از آن را پایین می‌برد به عنوان ریشه،

بخشی از آن را بالا می‌آورد به عنوان خوشه، ما هستیم: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾. گرچه آن حرثان هم باز به «اذن الله» و عنایت الهی است. این برای کشاورزی، آن هم برای آبیاری.

قسمت ۱۴/ملک/تسنیم

در زمینه این آب هم فرمود او کسی است که ﴿فَسَلِّكَهُ يَتَابِعَ فِي الْأَرْضِ﴾، [۲۱] ما سه راه و چهار راه و امثال آن زدیم که این تنظیم بشود و میوه‌های مناسب هم عطا بکند. در سوره مبارکه «اعراف» و اینها به این صورت آمده که شما این را جابه‌جا کردید و جابه‌جا می‌کنید یا اینکه ما این را تنظیم کردیم و ﴿فَسَلِّكَهُ يَتَابِعَ فِي الْأَرْضِ﴾ کردیم؟ آیه ۲۱ سوره مبارکه «زمر» این است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، إِنْ يَكُ﴾ ﴿فَسَلِّكَهُ يَتَابِعَ فِي الْأَرْضِ﴾، یعنی راهنمایی اینها در «تحت الارض» به عهده مدبرات ماست که کجا این آب‌ها را ببریم؟ دو راه، سه راه، چهار راه، کجا از زمین فاصله داشته باشد، بشود چشمه؟ کجا فاصله بیشتر داشته باشد، بشود چاه؟ ﴿فَسَلِّكَهُ يَتَابِعَ فِي الْأَرْضِ﴾، بنوع و چشمه زیرزمین بزیم. ﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ﴾، بعد حالا یا با چاه یا با چشمه برای اینکه کشاورزی شما را تأمین بکنیم. ما باید به وسیله آب این مرده را زنده کنیم: ﴿زَرَعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾، شما کلّ این باغ را که هزارها برگ است، دو تا برگ شبیه هم نمی‌بینید. در اوایل سوره مبارکه «رعد» دارد که به هر حال یک هکتار زمین است: آبش یکی، هوایش یکی، خاکش یکی، کودش یکی، اما میوه‌هایش انواع و اقسام با یکدیگر، ﴿مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾؛ [۲۲] رنگ‌هایشان فرق می‌کند، طعم‌هایشان فرق می‌کند، قیافه‌هایشان فرق می‌کند. برگ‌ها و شاخه‌ها و خوشه‌هایشان فرق می‌کند: ﴿نُقِصَلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ﴾، [۲۳] «أَكُلْ»؛ یعنی مزه، نه «أَكْل». «أَكُلْ»؛ یعنی خوردن، «أَكُلْ»؛ یعنی خوراکی. در سوره مبارکه «رعد» به این بخش‌ها اشاره کرده، فرمود تمام این جزییات را با همه اختلافات ما خلق کردیم با اینکه یک قطعه زمین است. آیه چهار سوره مبارکه «رعد» این است: ﴿وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ﴾؛ در جوار هم هستند، در این یک هکتار زمین خاک‌هایشان یکی است؛ ولی ﴿وَ جَبَّاتٌ مِنْ أُعْنَابٍ وَ زَرَعٌ وَ تَخِيلٌ صُنُوفٌ وَ عَبِيرٌ صُنُوفٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾؛ اما ﴿وَ نُقِصَلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ﴾، آفتاب یکی، هوا یکی، آب یکی، خاک یکی، اما انواع و اقسام میوه‌ها را ما عطا می‌کنیم: ﴿وَ نُقِصَلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

قسمت ۱۴/ملک/تسنیم

«انشأ» با «ذراً»؛ «ذراً» خلقت عمومی است، جهنم را خلق کرد، بهشت را خلق کرد، حتی فرمود ما جهنم را برای عده‌ای خلق کردیم. «انشاء» آن خلقت‌های بدون ماده است، «ذراً» ممکن است با ماده هم همراه باشد؛ اما «انشاء» ممکن است اصلاً آن موجود، موجود مادی هم نباشد.

قسمت ۱۳/ملک/تسنیم

خلقت آسمان و زمین

خلقت آسمان و زمین و آنچه در بین آنها قرار دارد به نوبه خود از مهمترین و عجیبترین آفریده‌های خداوند به شمار می‌روند که آن نیز در خدمت و اختیار انسان قرار گرفته است. و آنها نیز در مقایسه با ابعاد از وجود انسان هنوز ناچیز و حقیر است. فرمود همین دخان را همین موادّ اولیه تاریک و دودزا را ما شمس و قمر کردیم شخصی از امام علی (ع) سوال کرد فاصله زمین و آسمان چقدر است؟ با آنکه حضرت ادّعا داشت که «سَلُونِي قِيلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»، [۱۸] وجود مبارک حضرت اشاره کرد به امام مجتبی (سلام الله علیه) که شما جواب بگو! وجود مبارک امام مجتبی این دو جمله نورانی را فرمود فرمود: «دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصَرِ»؛ [۱۹] یعنی منظور شما اگر آسمان ظاهری است اینک حدّ و پیمان خاص ندارد تا آنجا که چشم می‌بیند آسمان است؛ اگر آسمان معنوی منظور شما است دعای مظلوم و آه مظلوم است. آه مظلوم به آنجا می‌رود. آنجا که سؤال کردند «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ»؟ فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ»، این جواب فیزیکی؛ «وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ» جواب متافیزیکی. برای اینکه مظلوم وقتی که دعا می‌کند فقط خدا را می‌خواهد چون دستگیره دیگری که ندارد. مَدُّ الْبَصَرِ» آسمان باطن را می‌گوید آه مظلوم است اینک مظلوم است و به او اهانت شده اینک آه کشیده آهش را به زحمت رقیقتش نشنیده اما فرشته‌های آسمان شنیدند؛ این معلوم می‌شود که مادی نیست.

سعدی می‌گوید:

این همان چشمه خورشید جهان افروزست *** که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

سوره فجر/ تفسیر تسنیم

همه موجودات، آیات الهی

اما همه موجودات از لحاظی نشانه‌ها و علائمی در جهت شناخت آفریدگار است تا انسان با نگاه و تفکر بر آنها خداوند خود را یاد نماید. در قرآن کریم ذات اقدس الهی همه موجودات را آیت و علامت می‌داند نشانه می‌داند و خود را به عنوان هم ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ [۲] معرفی می‌کند. خلقت را غیر از صنعت می‌داند در صنعت به هر حال انسان ابزاری را جمع می‌کند و اتومبیلی می‌سازد یا هواپیما می‌سازد یا اتاقی می‌سازد و جرمی را تحویل می‌دهد. در خلقت این چنین نیست. در آیات دیگر می‌فرماید شما در آسمان فکر کنید در زمین فکر کنید ﴿يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ [۳] اما در این بخش از سوره «غاشیه» می‌فرماید شما درباره کیفیت اینها فکر کنید نه درباره خود آسمان، آسمان را ببینید به آسمان‌آفرین پی ببرید، زمین را ببینید به زمین‌ساز پی ببرید شما نگاه کنید ما چگونه آسمان را خلق کردیم چگونه زمین را خلق کردیم.

مستحضرید این دعوت عمومی است اما این دعوت به معنای ظاهری مقدور بسیاری از افراد نیست خدا می‌فرماید ما آسمان و زمین را در شش روز خلق کردیم ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ [۴] این در چند آیه است در سوره مبارکه «حیدر» است و امثال «حیدر» است که ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ آن روز آن مرحله آن لحظه نه زمانی بود نه زمینی بود، نه روزی بود نه شبی بود، نه سالی بود و نه ماهی. بنابراین این ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ را باید برابر همان آن نشانه معنا کرد. بعد در سوره مبارکه «انبیاء» می‌فرماید: ﴿أَمْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾، [۵] اول این مجموع آسمان با کره خاک، بسته و رتق بود بسته بودند ما همه را گشودیم؛ «رتق و فتق» یعنی همین، «رتق» یعنی بستن، «فتق» یعنی گشودن؛ اینها را چه کسی می‌تواند ببیند؟ چه کسی از اینها باخبر است؟

در این بخش از سوره مبارکه «غاشیه» می‌فرماید شما از کیفیت خلقت آسمان باخبر بشوید از کیفیت خلقت زمین، اینها کار بسیار سختی است، کیفیت خلقت مقدور کسی نیست بلکه ممکن است که حکیمی متکلمی بگوید اینها موجود ممکن‌اند هر ممکنی واجب می‌خواهد، بلکه اینها حادث‌اند هر حادثی قدیم می‌خواهد همین! اما خدا چگونه آسمان را خلق کرد؟ چگونه زمین را خلق کرد؟ چگونه شتر را آفرید؟ نه تولید بود نه تولد بود؛ این یعنی چه که ما را دعوت می‌کند؟ چرا نگاه نمی‌کنند که خدا چگونه شتر را خلق کرد؟ ما چگونه بفهمیم که خدا شتر را چگونه خلق کرد؟! بله، ما این را می‌فهمیم که این مخلوق خالق می‌خواهد معلول علت می‌خواهد بیش از این هم از ما نخواستند؛ اما این بخش از آیات چه چیزی را می‌خواهد بگوید: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ﴾ ما آسمان‌ها را چگونه بلند کردیم؟ کوه‌ها را چگونه نصب کردیم و گذاشتیم؟ و زمین را چگونه مسطح کردیم؟ این مسطح بودن به معنای مقابل با کره نیست، چون ذات اقدس الهی مکرر جریان کروی بودن زمین را در آیاتی که لوازم کروییت را دارد بیان کرد؛ چون گاهی می‌فرماید خدا مغرب دارد و مشرق، [۶] گاهی می‌فرماید خدا مغربین دارد و مشرقین، [۷] گاهی می‌فرماید مغارب دارد و مشارق، [۸] گاهی می‌فرماید: ﴿وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾؛ [۹] این چهار بخش از آیات نشان می‌دهد که زمین کروی است برای اینکه هر لحظه یک جا روز است یک جا شب، این معلوم می‌شود که کره است. اگر مسطح بود یک سمتش روز بود یک سمتش روز و ما بیش از، اما اینجا هر لحظه یک جا شب است یک جا روز، مرتب این کره در حرکت است. چون کره در حرکت است مشارق دارد و مغارب دارد این کروییت زمین است.

در این بخش‌ها به ما می‌گوید شما ببینید ما چگونه خلق کردیم. گاهی ممکن است یک اتومبیل‌سازی شاگردی را دعوت کند بگوید که بین ما چگونه اتومبیل درست می‌کنیم! این ممکن است؛ اما خدا می‌فرماید ببینید ما چگونه آسمان خلق کردیم؟ چگونه زمین خلق کردیم؟ برخی‌ها این «إبل» را به معنای ابر رقیق و امثال آن گرفتند چون خواستند تناسب این امور سه‌گانه را با این امر چهارم تبیین کنند. مناسب با آسمان، مناسب با زمین، مناسب با جبال، این سحاب است ابر است، غافل از اینکه آنها معنای خودشان را دارند «إبل» هم معنای خودش را دارد به معنی شتر است و به اینها می‌فرماید چه در مسائل غیر حیوانی، چه در مسائل حیوانی فکر بکنید به مبدأ می‌رسید. عمده این است که می‌فرماید: ﴿كَيْفَ خُلِقَتْ﴾؛ چگونه خلق کرده است؟

تجلی خداوند در خلقتش

همه مخلوقات در عین حال که نشانه و آیه از آیات خداوند می‌باشند خود جلوه‌ای از وجود لا بزال و ابدی و ازلی و سرمدی خداوند می‌باشند بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که خلقت فقط تجلی است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»؛ [۱۴] فرمود خدا تجلی کرد ابزاری باشد و اینها را جمع بکند بشود آسمان و زمین این برای بعضی‌ها که قابل درک باشد اما شما بدانید خدا خودش را نشان داد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ».

(وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) این تجلی پیدا کردن، جلوه پیدا کردن، این می‌تواند از همان بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در بحث قبل در آن روایات خواندیم که حضرت به صورت مرآتیه مثال زد مقداری کمک بکند. فرمود این کار، کار خیلی سنگینی است من دو راه نشان دادم و شما این دو راه را حفظ کنید: یکی یک وقت خودم را به شما نشان دادم (وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) همه گفتند: (قَالُوا بَلَىٰ) [۱۶] ما آنجا کافری نداشتیم؛ اگر هم کسی خواست کفر بورزد آنجا نتوانست به هر حال همه گفتند بله! (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَيْنِ يَدَيْ أَدَمَ مِمَّن طُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ) مثل اینکه یک آینه را خلق بکند بعد سر آینه را خم بکند به خود آینه نشان بدهد که چه کسی را می‌بینی؟ این آینه می‌گوید تو را! ما شما را شاهد خودتان قرار دادیم گفتیم من چه کسی هستم؟ همه گفتند خدا! این کدام صحنه بود؟ (وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ)؛ شما را شاهد گرفتیم علیه خودتان که گفتیم الآن شاهد باش که در محکمه بتوانی شهادت بدهی، بین! چه چیزی را بینیم؟ شاهد تا در صحنه حاضر نباشد و عمل را نبیند، یک؛ در مقام محکمه در آدا نمی‌تواند آدا کند، دو. در شهادت وقتی شهادت شاهد مورد قبول است که این دو مرحله را پشت سر بگذارد: یکی در مقام حادثه حضور داشته باشد که تحمل کند این می‌شود تحمل شهادت؛ یکی در محکمه حضور پیدا کند بازگو کند می‌شود آدای شهادت. کسی که در حین حادثه نبود چگونه می‌تواند شهادت بدهد؟

فرمود ما صحنه‌ای را ایجاد کردیم مثل اینکه سر آینه را خم کردیم به خود آینه نشان دادیم چه کسی را می‌بینی؟ گفت تو را می‌بینم (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) همه گفتند (بَلَىٰ)؛ همین مطلب را در درون هر کسی به عنوان فطری قرار دادیم (قَالَ لَهُمَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) [۱۷] این کارها را کردیم؛ الآن به پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) می‌گوییم تو فقط آمدی مردم را تذکره و یادآوری کنی درست است که معلم هستی معلم کتاب هستی معلم حکمت هستی اما چیز جدیدی به اینها یاد نمی‌دهی. ما در هیچ جای قرآن نداریم که وجود مبارک حضرت را منحصرأً بگوید «إن أنت الا معلم!» (إِنْ أَنْتَ إِلَّا تَذِيرٌ) [۱۸] هست (إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) هست (مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ) [۱۹] حصر (ذِكْرٌ) هست اما حصر تعلیم نیست. این تبیین آن حادثه که تذکره است این می‌شود تعلیم وگرنه چیز جدیدی دین به ما یاد نمی‌دهد؛ درست است که فرمود (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ) [۲۰] اما هرگز حصر نکرده که «إنما أنت معلم» اما (إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) کم نیست در قرآن (مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ) کم نیست. این یاد خداست یعنی نام خدا و یاد خدا فراموشتان نشود شما پس قبلاً یاد گرفتید؛ قبلاً اگر یاد نباشد که الآن تذکره نیست. فرمود به یاد آنها بیاور، اینها یادشان رفته یادشان بیاور!

کلینی (رضوان الله علیه) خواندیم در باره «حارثه» که وجود مبارک پیامبر نماز صبح که خوانده شد جوانی را دیدند که خیلی زردچهره است «حارثه» بود فرمود «كَيْفَ أَنْتَ؟» عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا» فرمود هر یقینی علامتی دارد علامت یقین تو چیست؟ گفت: «كَأَيِّ أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» ووو! گویا عرض خدا را می‌بینم فرشته‌ها را می‌بینم! حضرت فرمود: «عَبَدْتُ تَوَرَّ اللَّهُ قَلْبِي لِلْإِيمَانِ فَأَنْتَبْتُ»؛ بعد عرض کرد که دعا کنید من در صحنه‌ای شهید بشوم که حضرت دعا فرمود و در غزوه‌ای که پیش آمد او به فیض شهادت رسید [۲۴] که بعضی از شهدای ما از همین قبیل هستند. حضرت نفرمود که این کار، کار تو نیست، عرض کرد: «كَأَيِّ أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» و خود حضرت هم فرمود «عَنِ الْأَحْسَابِ فَقَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ». [۲۵]

اینکه فرمود من چگونه خلق کردم؟ خیال نکنید که من مثلاً ابزاری را جمع کردم، شده آسمان! من خودم را نشان دادم شده آسمان، من خودم را نشان دادم شده زمین، این می‌شود آیت، شده صورت مرآت. اینها آینه من هستند لذا اگر کسی صورت مرآتیه را ببیند و صاحب صورت را نبیند کور است؛ خدا نفرین نمی‌کند بدگویی نمی‌کند فحش نمی‌دهد فرمود اینها کور هستند برای اینکه ما آینه دادیم دست آنها این آینه فقط سازنده خودش را نشان می‌دهد.

ما یک آینه عرفی داریم که شیشه‌ای است که پشتش جیوه است هر کس در برابرش قرار بگیرد او را نشان می‌دهد یک آینه قرآنی داریم این آینه قرآنی فقط سازنده خودش را نشان می‌دهد آسمان آینه است زمین آینه است هر کسی در برابر آن قرار بگیرد او را نشان نمی‌دهد سازنده خودش را نشان می‌دهد و این آینه که اسم آلت است می‌گوییم مرآت اسم آلت است، ما به این شیشه‌ای که پشتش جیوه است و خرید و فروش می‌شود این را می‌گوییم مرآت، یعنی آلت دیدن صورت؛ اما وقتی قرآن یا روایات که می‌گوید مرآت، آن صورت را می‌گویند مرآت، نه اینکه این صورت ابزاری باشد که چیز دیگری را نشان بدهد این آینه هر کس در برابرش قرار بگیرد را نشان می‌دهد اما آن صورت فقط صاحب صورت را نشان می‌دهد فرمود نگاه کنید ما چگونه خلق کردیم؟ این خلقت ما تجلی است.

در مورد این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ يَخْلُقُهُ» از خود حضرت سؤال کردند که این اذان و اقامه را برای ما تفسیر کنید حضرت این جمله‌ها اقامه را معنا کرد که «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی چه؟ و «أشهد أن لا اله» اینها را معنا کرد تا رسیدند به این «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» این را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند. به حضرت عرض کردند که پس «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی چه؟ فرمود: «أَيَّ حَانَ وَقْتُ الرِّبَاةِ» [۲۹] ما حرم می‌رویم ائمه را زیارت می‌کنیم، نماز می‌خوانیم خدا را زیارت می‌کنیم فرمود: «أَيَّ حَانَ وَقْتُ الرِّبَاةِ». اگر کسی وارد نماز بشود و مزور خود را نبیند (قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) [۳۰] فرمود اصلاً نماز «زیارت الله» است، زیارت‌نامه است؛ این چه می‌خواهد بگوید؟ یعنی می‌خواهید فکر بکنید که خدایی هست؟ آن مقدار هم مقبول ما است مقدور ما هم همان‌ها است، اما آنچه قرآن می‌طلبد این است.

در سوره مجادله آیه ۷ است که این از دقیق‌ترین لطایف آیات قرآنی است که «ثالث ثلاثه» کفر است، «رابع ثلاثه» توحید محض است این چه

کتابی است؟ (ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ)، (لَقَدْ كَرَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ). اینکه نظیر جواهر و اینها نیست که شما درس بخوانید یا درس بگویید «ثالث ثلثه» کفر است «رابع ثلاثه» توحید ناب است. «(ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا)» بعد در ذیل فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ». حجاب همیشه سه ضلعی است: یک محجوب داریم، یک محجوب عنه داریم، یک حاجب. حجاب دو ضلعی نداریم که بین «الف و باء» حجابی نیست! ما هر چه از حجاب شنیدیم این است که یک «الف»ی است یک «باء»ی است و یک «جیم»ی، این وسطی حاجب است. اما اینجا فرمود شما یک «الف» دارید و یک «باء»، خود این «باء» حجاب است و نمی‌گذارد «الف» را ببیند! «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ» این منصوب است چون کار «إِلَّا» را می‌کند «غَيْرَ خَلْقِهِ اِخْتِجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرِ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى» انسان تا خودش را می‌بیند خدا را نمی‌بیند. ایران یک کشور بزرگی است شما یک شاعر یک حکیم یک فیلسوف قبل از اسلام بیاورید که این حدّ حرف‌های حافظ و امثال حافظ را بزند که: میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز [۲۵]

این را از کجا یاد گرفتند اینها؟ یک نمونه شما حکیمی فیلسوفی بگویید قبل از اسلام این حرف‌ها بود که بین خلق و خالق حجاب خود خلق است تا خودش را می‌بیند خدا را نمی‌بیند؟ این مثل «لا تنقض» [۳۶] نیست که هفت هشت سال درس خواندن طلبه حل بشود. فرمود بین خدا و خلق حجابش خود خلق است؛ بعد حالا او متوجه شد به عمق این روایت امام کاظم (سلام الله علیه) پی برد یا نبرد، به هر حال تا به اینجا رسید و گفت:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
از حضرت علی (ع) سؤال کردند که «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی چه؟ فرمود نماز زیارت‌نامه خداست شما داری به زیارت الله می‌روی؛ از آن طرف هم فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» [۲۸] از این قبیل است. غرض این است که این راه کاملاً باز است.

آفرینش بر اساس حق و عدل

خداوند تعالی عادل است و مخلوقاتش بر اساس عدالت و حق و حقانیت خلق شده اند. عدل به معنی اینکه هر چیز در بهترین شکل و بهترین نیاز و جهاز خود آفریده شده است.

ما باید عادل باشیم، عادل یعنی کسی که هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد، جای اشیاء را اشیاء آفرین می‌داند، جای اشخاص را اشخاص آفرین می‌داند، ما می‌فهمیم عدل یعنی چه! می‌فهمیم عدل خوب است و عدل ضروری است؛ اما عدل معنایش این است که هر چیزی را در جای خود قرار بدهند، جای اشیاء را هم فقط اشیاء آفرین می‌داند و اشیاء آفرین تو ای خدا هستی! و اگر پیامبرانی نفرستی، جای اشیاء و جای افعال، جای اقوال، جای اعیان مشخص نیست.

قسمت ۱/ قیامه/ تسنیم

از قرآن سؤال می‌کند شما عالم را با چه چیزی خلق کردی؟ عالم را با چه چیزی خلق کردی؟! نه اینکه در و دیوار و مسجد و اینها را! یک وقت است که می‌گویند مصالح ساختمانی این مسجد، مثلاً آهن است و سیمان. حالا بگویید آهن را از چه چیزی خلق کرد؟ مثلاً از فلان خاک. آن فلان خاک را از چه چیزی خلق کرد؟ می‌گوید فلان! می‌گوید من عالم را با حق خلق کردم. این حسی نیست، ما چگونه بفهمیم؟ یعنی مصالح ساختمانی این جهان حق است؛ یعنی بطلان در آن نیست. این جایی برای سؤال نیست که شما آن ذرات اولیه را از چه چیزی خلق کردی. می‌فرماید: «وَ الْأَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»، [۳۴] مصالح ساختمانی آسمان و زمین حقیقت است؛ یعنی هیچ بطلانی در آن نیست. هر چیزی حسابی دارد، کتابی دارد. همه زنده‌اند، همه راست می‌گویند، همه حرف می‌زنند، همه شهادت می‌دهند.

روی این مبنا حالا اگر گفته شد، مسجد شهادت می‌دهد که فلان همسایه آمده، فلان همسایه شکایت می‌کند که نیامده، درست است، [۳۵] چون چیزی می‌فهمد. این با حقیقت خلق شد. این همه دستورات و روایاتی است که مسجد شکایت می‌کند، مسجد شفاعت می‌کند، این یعنی چه؟ این می‌فهمد که کدام همسایه آمد، کدام همسایه نیامد. همه زنده‌اند، همه می‌فهمند، همه حق دارند. شهادت می‌دهند. روزی که صاحبش فرمان می‌دهد، دهن باز کن، فارون را بگیر! می‌گوید چشم: «فَحَسَبْنَا يَه وَ يَدَارِهِ الْأَرْضُ»؛ [۳۶] می‌شود «شَقَّ الْأَرْضُ». به دریا می‌گوید: «فَتَبَدَّلْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ»؛ [۳۷] می‌گوید چشم! دریا «شَقَّ الْبَحْرُ» است، زمین «شَقَّ الْأَرْضُ» است، آن سنگ «شَقَّ الْحَجْرُ» است: «أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ»، [۳۸] دوازده چشمه از آن سنگ درمی‌آید. چیزی در عالم نیست که نفهمد. این هم نظام عالم است. حالا آن معارف برای خیلی‌ها شاید حل نشود، فرمود انسان، همین افراد عادی، فقط می‌خواهد که جلوییش باز باشد، بنابراین مشکل علمی ندارد.

قسمت ۱/ قیامت/ تسنیم

خلقت کامل و احسن

در عین حال که خلقت خالق تبارک بر اساس حق و عدل است در بهترین و کاملترین از رفع نیازها و احتیاجات مخلوق صورت گرفته است و هم ظاهر و هم باطن وی را به احسن صور تصویر نموده است .
فرمود: ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾؛ یعنی انسان روح او نقص ندارد؛ مثل بدن نیست که گاهی ناقص باشد، روحش «مستوی الخلقه» است. استوای خلقت روح به الهام الهی است. این سه تا ضمیر «هاء» به نفس برمی‌گردد: ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، آن خطوط کلی اخلاق و حقوق را در درون هر کسی نهادینه کرده است. این بیان روشن سوره «شمس» است.
و در جریان سوره «اعراف» که فرمود ما همه را حاضر کردیم، از همه اقرار گرفتیم، خود را معرفی کردیم: ﴿وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، همه گفتند: ﴿بَلَىٰ﴾. [۲] اگر اینها آگاه به معارف الهی نبودند به وحدانیت حق آگاه نبودند، هرگز نمی‌گفتند ﴿بَلَىٰ﴾، پس این دو دلیل نشانه آن است که در درون انسان معرفت حق است، معرفت وحی و نبوت هست، معرفت معاد هست و امثال آن.
قسمت ۵/مدثر/ تسنیم

در قرآن کریم فرمود انسان یا تمام هستی او در راه دین و حق و طراوت و حلاوت است یا تمام هستی او در راه باطل و شرارت و زیان و زیانباری است یا «بینهما» است؛ البته اکثری مردم «بینهما» هستند؛ اما آنها که تمام هستی آنها در راه حق است، حرفشان این است: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَ سُكُوتِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، [۱] نمونه بارزش وجود مبارک حضرت است که این ایام در کنار سفره آن حضرت هستیم، به تکتک حالات آن حضرت عرض ادب می‌کنیم، احترام می‌کنیم، سلام می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ جِئِن تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ جِئِن تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ جِئِن تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ جِئِن تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ جِئِن تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ»، [۲] سلام بر وقتی که می‌نشینی، سلام بر وقتی که بلند می‌شوی، سلام بر وقتی که رکوع می‌کنی، سلام بر وقتی که سجود می‌کنی، سلام بر آن وقتی که قرائت قرآن داری، دعا داری، مناجات داری، بر تکتک حالات تو سلام، این همین است! آن که در قرآن آمده: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَ سُكُوتِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي﴾؛ یعنی همه شئون من «لِلَّهِ» است. ما هم به تکتک حالات وجود مبارک حضرت عرض ادب می‌کنیم، این رحمت است از صدر تا ساقه، این برای این.
قسمت ۴/مدثر/ تسنیم

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾، [۱۳] فرمود ما برای هر چیزی اندازه قرار دادیم. میزان قرار دادیم، آن وقت آبروی آدم در دنیا و آخرت هم محفوظ است. کسی که ریاضی کار می‌کند، آبروی او محفوظ است، آبروی دنیای او محفوظ است، آبروی آخرت او محفوظ است و این «الف و لام» ﴿الْقَاسِيُوتِ﴾، «الف و لام» جنس است نه «الف و لام» عهد. کسی که ظالم است، این گُر می‌گیرد، حالا چه جن چه انس. ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِيُوتَ فَكَانُوا لِيَحْتَمَمَ حَطَبًا﴾!

قسمت ۵/جن/ تسنیم

یهدی الی الرشید نیز به معنی یهدی الی الحق است

/ تفسیر نور / قرائتی قسمت ۱ /

مثلاً ما می‌گوییم علم زیباست، عدل زیباست، این زیبایی حکمت نظری، یعنی کمال، زیبایی در حکمت عملی منظورش این است که چشم‌نواز و گوش‌نواز است، این صدا زیباست؛ یعنی گوش‌نواز است و مانند آن؛ اما در حکمت نظری و جهان‌بینی، زیبایی هر چیزی سرچاپش باشد، به اندازه هم باشد - اگر زیباتر از این ممکن بود و - معادالله - خدا خلق نمی‌کرد، این مقدم؛ «إِذَا لِلْجَهْلِ أَوْ الْعِزِّ أَوْ الْبِخْلِ»، این تالی؛ «و التالی بأسره الثلاث مستحیل فالمقدم مثله».

قسمت ۷/معارض/ تسنیم

حق به معنی ضرورت

در عین حال حق به معنی ضرورت است یعنی همه موجودات در حالی آفریده شده اند که همه نیازهای آنها تامین شده و در بهترین ضرورت‌های حیات وی به او وسیله و ابزار در اختیار داده شده است . تا او چگونه از آنها استفاده نماید .
﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا﴾، [۲۹]

مثلاً در مورد معاد را که قرآن وقوعش را ضروری می‌داند، حتمی می‌داند. فرمود مردان الهی کسانی هستند که باور کردند مسئله قیامت را. در این تعبیرات و اینهاست که «إِنَّ الْمَعَادَ حَقٌّ، إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ» همه اینها حق هستند؛ «الله» حق، نبوت حق، رسالت حق، ولایت حق، بهشت حق؛

یعنی «حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ». این تعبیرات را دارد. در این بیان نورانی که مربوط به امانت بود - متأسفانه این خطبه در نهج البلاغه تقریباً دو صفحه تقریبی است. وجود مبارک حضرت وقتی خواست جریان جنگ جمل را شروع کند، یک خطبه تقریباً ده صفحه‌ای ایراد کرده، مرحوم سیدرضی (رضوان الله علیه) - متأسفانه - از این ده صفحه، تقریباً یک صفحه و نصف را نقل کرده است. حضرت اصول دین را گفته، فروع دین را گفته، نماز را گفته، زکات را گفته، حج را گفته، جهاد را گفته؛ مخصوصاً درباره جهاد، این ده صفحه در کتاب شریف نهج البلاغه؛ یعنی تمام نهج البلاغه به این صورت هست که در آداب حرب آمده، خطبه ۴۵، نهج البلاغه سیدرضی خطبه ۱۹۹ است، این خطبه ۴۵ است، صفحه ۴۲۱ این تقریباً ده صفحه است، آن تقریباً دو صفحه خواهد بود. در اینجا فرمود مسئله نماز را ذکر کرده، مسئله زکات را ذکر کرده، مسئله امانت را ذکر می‌کند، این مسئله امانت که ذات اقدس الهی به آسمان و زمین داد، آن یک تأویل و باطنی برای امانت است که ولایت و حقیقت و قرآن و اینهاست، وگرنه حضرت می‌فرماید که نماز وضعش این است، روزه وضعش این است، زکات وضعش این است، امانت وضعش این است، همین امانت را اگر خدای سبحان به کوه‌ها عرضه بدهد، آنها نمی‌توانند. این یک تمثیل است، در بیانات نورانی حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) هست که «صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهُا»، [۲۸] این یک امر ادبی است که این قدر حادثه سنگین است که اگر بر کوه بریزند، این کوه توان آن را ندارد. در سوره مبارکه «حشر» هم فرمود: (لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا). [۲۹] کوه که مکلف نیست؛ ولی اگر به کوه بگویند که تو امانت را حفظ کن، این می‌گوید من نمی‌توانم؛ اما وقتی به اختلاسی و نجومی بدهید، می‌گیرد و فرار می‌کند. این است که این بدتر از هر حیوانی است، بدتر از هر سنگی است. چرا قرآن فرمود که بعضی دل‌ها از سنگ پست‌تر هستند؟ (أَشَدُّ قَسْوَةً) از سنگ؟! چون (حَشِيَّةَ اللَّهِ)، [۳۰] این را در اوایل سوره مبارکه «بقره» فرمود که بعضی‌ها از سنگ پست‌تر هستند. چرا؟ چون به هر حال سنگ‌ها یک حساب و کتابی دارند. (كَالْجَارِثَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً). هیچ سنگی خیانت نمی‌کند، سنگ در کار خود هیچ خیانتی نمی‌کند. حیوانات در کار خودشان هیچ خیانتی نمی‌کنند. چرا این از سنگ پست‌تر است؟ چرا فرمود اینها (كَالْأَنْعَامِ) [۳۱] هستند؟ اینها حیوانات هستند، بلکه پست‌تر هستند. اینها سنگ هستند، بلکه خشن‌تر هستند. چرا؟ برای اینکه هیچ سنگی خیانت نمی‌کند. هیچ حیوانی خیانت نمی‌کند.

قسمت ۴/ معارج/تسنیم

فرمود: (وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ)، ما «حق الیقین» را در بیماری‌ها، در سلامت‌ها اینها احساس می‌کنیم، مرحله ضعیفش را، یک بیمار مسئله سلامت را به نحو «علم الیقین» می‌داند که قبلاً هم تجربه کرده است سلامت را، که انسان سالم است؛ یعنی چه. اما فعلاً مریض است. این «علم الیقین» دارد به سلامت. وقتی که تحت معالجه قرار گرفت، کم‌کم آثار سلامت را دارد مشاهده می‌کند، چون علم حضوری پیدا می‌کند، اوّلش آن سردردش برطرف می‌شود، درد دستش برطرف می‌شود، درد پایش برطرف می‌شود، اینها را کم‌کم مشاهده می‌کند. وقتی که مریض است، مفهوم سلامت اعضا را درک می‌کند؛ اما وقتی تحت درمان قرار گرفت، خود سلامت را یکی، پس از دیگری دارد مشاهده می‌کند با علم حضوری. فرق طبیب و بیمار این است که بیمار درد را با علم حضوری درک می‌کند، طبیب درد او را با علم حصولی درک می‌کند. طبیب می‌فهمد؛ این مفهوم نزد طبیب روشن است که این شخص درد دارد؛ اما خود این شخص درد را می‌یابد با علم حضوری نه با علم حصولی. این سلامت کلّ را کم‌کم دارد مشاهده می‌کند. وقتی بهبودی کامل یافت، می‌شود «عین الیقین»؛ یعنی تمام اعضای او سالم است، این درباره سلامت. درباره خواب هم همین‌طور است کسی که قبل از اینکه بخوابد، معنای بیداری را می‌داند؛ چه اینکه خودش هم احساس می‌کرد، وقتی که خواب رفت، کم‌کم دارد بیدار می‌شود، این «عین الیقین» پیدا می‌کند، کم‌کم دارد مشاهده می‌کند، وقتی بیدار محض شد، دیگر «حق الیقین» است. در مرحله کامله اینها را در باب مرگ گفتند. معنای مرگ را همه با «علم الیقین» می‌دانند که موت یعنی چه. کسی که در حال احتضار هست، دارد مشاهده می‌کند، در خودش که فرشته‌ها حالا آمدند، این حالت را دارد در خودش مشاهده می‌کند، این «عین الیقین» است. وقتی که مُرد می‌شود «حق الیقین». در معارف توحیدی اینها را به کار بردند، حالا این سه، چهار مثالی که ما زدیم، برای تبیین آن مطلب است به زبان عادی، وگرنه آنها که موحد هستند، این «حق الیقین» را طور دیگر، «عین الیقین» را طور دیگر و «علم الیقین» را طور دیگر معنا می‌کنند. آنها که در جریان دوزخ قرار گرفتند، فرمود: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ)، [۱۹] کسی معنای جهنم را می‌داند به علم حصولی. وقتی که در آستانه محکومیت است: (فَقُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) [۲۰] و مانند آن، جهنم را مشاهده می‌کند به او می‌گویند: (أَفَسِيحِرُّ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ) [۲۱] می‌گوید: (رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا)، [۲۲] این با علم حضوری می‌یابد. مرحله سوم بر اساس اینکه (وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا)، [۲۳] خود این ظالم هیزم جهنم است و گُر می‌گیرد، وقتی گُر گرفت و مشتعل شد می‌شود «حق الیقین»، پس جهنم سه مرحله دارد: یک مرحله «علم الیقین» دارد که انسان از بیرون می‌فهمد که کسی که محکوم است و ستم کرده و بی‌راهه رفته، این گرفتار عذاب می‌شود. این معنای را با «علم الیقین» می‌دانند. وقتی که وارد قیامت شد و جهنم را از نزدیک دید و به او گفتند: (أَفَسِيحِرُّ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ)، گفت: (رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا)، این می‌شود «عین الیقین». وقتی گُر گرفت، می‌شود «حق الیقین»، چون (وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا).

قسمت ۱۱/ حاقه/ تسنیم

برای این است که به تین و زیتون قسم می‌خورد، آن پیغمبری که تمام شنونش (إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) [۱۴] همین است. اگر این فقط آیت حق است، حق را نشان می‌دهد و غیر حق را نشان نمی‌دهد، در حقیقت به خودش دارد قسم می‌خورد. اینها را

جمع‌بندی کرده، در پایان سوره «حاقه» فرمود خلاصه! آنچه اسرار عالم است؛ یعنی (ما لا تُبْصِرُونَ)، آنچه آثار عالم است؛ یعنی (ما تُبْصِرُونَ)؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ عَنِ الْأَثَارِ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ عَنِ الْأَسْرَارِ». به اینها دارم قسم یاد می‌کنم یا نیازی به سوگند یاد کردن اینها نیست. قسمت ۱۰/حاقه/تسنیم

معنای الله اکبر

معنای مشهور الله اکبر که بدین صورت است که خداوند بزرگتر از همه موجودات است بیان درست و صحیحی نیست . حضرت از کسی سؤال می‌کند که «الله اکبر»؛ یعنی چه؟ خود حضرت فرمود: «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»، [۴]

نیز در روایتی دیگر حضرت از یکی از شاگردانش سؤال می‌کند که «الله اکبر»؛ یعنی چه؟ عرض کرد: «الله اکبر مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ حضرت فرمود: «حَدِّثْهُ»؛ خدا را محدود کردی! عرض کرد چطور؟ فرمود اگر اشیائی در عالم هست، خدا هم هست، خدا بزرگتر از آنهاست، پس حتماً محدود است، برای اینکه اگر در برابر خدا چیزهای دیگری موجود هستند، مرز خدا باید تمام بشود تا نوبت به آنها برسد! عرض کرد پس چه بگویم؟ ما فهممان این است که «الله اکبر مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»، شما که می‌فرمایید این مستلزم محدودیت خداست، پس چه بگوییم؟ فرمود: «الله اکبر مِنْ أَنْ يُوصَفَ»، [۵] این کجا و آن بحث‌های عادی که ما داریم کجا! آن وقت کلّ جهان سفسطه نیست، نفی نیست، می‌شود آیت. اگر ما یک حقیقت داشته باشیم، بعد سراسر عالم صور مرآتیه باشد که او را نشان بدهد، آیا می‌گوییم چند چیز داریم، یک چیز کوچکتر بقیه بزرگتر؟ یا دیگران چیزی نیستند، مگر اینکه او را نشان می‌دهند؟ خود خدا دارد به اینها قسم می‌خورد، به ما هم گفتند که به غیر خدا قسم نخورید، خداوند گاهی به شمس و قمر و به تین و زیتون و اینها سوگند یاد می‌کند، اینها واقعاً موجود حقیقی هستند که خدا دارد به آنها سوگند یاد می‌کند یا اینها آیت الهی هستند؟ قرآن وقتی اشیا را آیت الهی می‌داند، آیت یعنی علامت، یعنی نشان. مستحضر هستید که نشانه دو قسم است: یک نشانه اعتباری است؛ مثل اینکه می‌گویند فلان پرچم نشانه استقلال فلان مملکت است. این پارچه‌ای است که اگر در کارخانه باشد چنین علامتی ندارد و اگر در مغازه پارچه‌فروشی باشد، چنین علامتی نیست. وقتی با یک وضع خاصی دوخته شد و با چوبی روی دیواری نصب شد، این می‌شود پرچم؛ اما اعتباری است، پرچم این مملکت غیر از پرچم آن مملکت است و وقتی هم که پوسید و فاسد شد، دیگر علامت نیست. اینها می‌شود علامت‌های اعتباری. به این نحو، جهان آیت حق تعالی نیست، چون آنها اعتباری هستند. قسم دوم علامت‌های حقیقی هستند؛ مثل اینکه چمن آیت و نشانه آب است. دود علامت و نشانه آتش است. این تکوین است، این قراردادی نیست، این اعتبار نیست؛ اما چمن در محدوده خاص، نشانه آب است و وقتی که پژمرده شد و خاک شد و از بین رفت، دیگر آب را نشان نمی‌دهد. در مقطع خاصی نشانه آب است. دود هم چنین است اگر تبدیل شد به هوا و هوا هم صاف شد، دیگر آتش را نشان نمی‌دهد. درست است که دود علامت تکوینی آتش است نه قراردادی، اما محدود است. چیزی که در جمیع حالات آیت الهی باشد، اشیا هستند. هر شیئی به هر حالتی دربیاید، مخلوق خداست. این یک فرق است و این مطلب دوم، پس ما یک آیت اعتباری داریم و یک آیت حقیقی. آیت حقیقی هم دو قسم است یا مقطعی است یا ابدی. جهان چه «ما تبصر» و چه «ما لا تبصر»، آیت حقیقی و دائمی حق تعالی است. قسمت ۱۰/حاقه/تسنیم

قرآن کریم می‌فرماید تمام ذرات عالم با حق ساخته شد! یعنی مصالح ساختمانی عالم حق است. این دیگر می‌شود علم دینی. یعنی اینجا جای باطل نیست خلاصه که به تعبیر مقام معظم رهبری بزن در رو نیست، این‌طور است! این قابل فهم برای خیلی از ما نیست که زمین را با حق ساختند؛ یعنی زمین جای باطل نیست، این به هر حال رسوا می‌کند آدم را. (ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا)، [۲۲] (إِلَّا بِالْحَقِّ)؛ [۲۴] یعنی اگر کسی از قرآن سؤال کند که زمین را با چه چیزی ساختند؟ می‌گوید با حق. آسمان را با چه چیزی ساختند؟ می‌گوید با حق، پس جای بزن در رو نیست. کسی خلاف بکند در برود نیست. این قابل فهم برای همه ما نیست. این را می‌گویند علم دینی؛ یعنی ما طرزی زمین را بشناسیم که خدا را نشان بدهد، قرآن کریم تمام این اجزای عالم را آیت می‌داند. شب را آیت می‌داند، روز را آیت می‌داند، آیت هم یعنی آینه و نشانه. یک آینه خاصی است، البته وقتی ما که در عرف می‌گوییم آینه، این شیشه‌ای که پشتش جیوه است و یک قطر و قاب خاص دارد و صورت ما را نشان می‌دهد، می‌گوییم مرآت، یعنی آلت رؤیت صورت است؛ ولی قرآن وقتی که می‌گوید آینه، این شیشه را نمی‌گوید، این قاب را نمی‌گوید، اینکه پشتش جیوه است این را نمی‌گوید، آن صورت را می‌گوید. این صورت آلت دیدن صاحب صورت است، پس ما در عرف می‌گوییم آینه، یعنی این شیشه‌ای که پشتش جیوه است و قابل خرید و فروش است، این را می‌گوییم مرآت، چون آلت رؤیت صورت است؛ ولی قرآن وقتی که می‌گوید آینه و مرآت، آن صورت را می‌گوید نه این شیشه و پشتش جیوه. آن صورت آلت دیدن صاحب صورت است، این یک فرق. فرق دیگر این است که آینه دنیا هر کسی در برابرش بایستد را نشان می‌دهد؛ اما جهان فقط صاحب و سازنده خود را نشان می‌دهد، هیچ کسی را نشان نمی‌دهد، هیچ کس را! زمین آیت است، آسمان آیت است، شب آیت است، روز آیت است، هیچ کسی را نشان نمی‌دهد، فقط خدا را نشان

می‌دهد: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾؛ [۲۵] این‌طور نیست که حالا هم خدا را نشان بدهد - معاذالله - هم غیر خدا را، آینه‌ای است که فقط خدا را نشان می‌دهد. حالا اینکه فرمود زمین هست، زمین به حق خلق شده؛ لذا در اینجا جای فساد نیست که کسی کاری خلاف بکند و در برود، این‌طور نیست!

قسمت ۷/حاقه/تسنیم

قرآن کریم تعبیر می‌کند به حاقه، چون حق در مقابل باطل است و صدق در مقابل کذب. با اینکه این حق است صدق است. بعد خیر است. بعد حسن هست و مانند آن. ضمن اینکه می‌فرماید این حاقه است با ضمیر می‌توان به آسانی این کلمه را فهماند؛ ولی اسم ظاهر می‌آورد، یک؛ با یک ویژگی دیگر، دو؛ نمی‌فرماید: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادُ بِهَا»، اگر می‌فرمود «بها»، به «الحاقه» برمی‌گشت. جا برای اسم ظاهر نیست. فرمود: ﴿الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ * كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ﴾؛ اما نه تنها ضمیر نمی‌آورد، اسم ظاهر می‌آورد، اولاً؛ با یک سیمت دیگر، ثانیاً؛ ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودٌ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ﴾؛ یعنی این هم حاقه است، هم صادق است، هم قارع. صادق است، چون ﴿لَيْسَ لَوْعَتِهَا كاذِبَةٌ﴾، قارع است، چون کوبنده است. چنین اوصافی را برای قیامت ذکر می‌کند.

قسمت ۳/حاقه/تسنیم

﴿الْحَاقَّةُ﴾ یکی از القاب قیامت است. قیامت را حق محض می‌گویند. برخلاف دنیا که در دنیا عناوین اعتباری هست، کذب ممکن هست، معصیت ممکن است، خیال‌ورزی ممکن هست، وهم‌مداری ممکن است؛ اما در قیامت حق محض است؛ هیچ خیال، وهم و کذبی در آنجا راه ندارد. اصل وجودش ضروری است و حق است. قرآن تعبیر کرد که ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ [۱] قبلاً ملاحظه فرمودید که این اصطلاح ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، در قرآن به منزله «بالضرورة» است در جهت قضایای ضروری که می‌گویند «الأربعة زوج بالضرورة»، یا «الانسان ناطق بالضرورة». این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ قرآن به منزله «بالضرورة» قضایای منطقی است؛ یعنی حتماً واقع می‌شود، هیچ تردیدی در آن نیست. پس از این نظر قیامت حق است و حاقه است. از نظر دیگر آنچه در قیامت واقع می‌شود بهشتش حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، جهنمش حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، اعرافش حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، آنچه را که قرآن خبر داد به صورت قطعی واقع می‌شود و خبرهایی هم که در قیامت از یکدیگر می‌شنوند به وسیله فرشته‌ها این هم «حق لاریب فیه». ترازوی اعمالی که در قیامت سنجیده می‌شود و گذاشته می‌شود این هم «حق لاریب فیه»، چون در سوره «اعراف» ملاحظه فرمودید که فرمود: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّئِدُ الْحَقُّ﴾؛ [۲] یعنی ما که ترازو نصب می‌کنیم این ترازو سه ضلع دارد یک ضلعش به نام شاهین است یک کفه‌اش به نام کفه وزن است کفه دیگر کفه موزون است. فرمود این ترازو میزان قسط و عدل است هیچ خلاف نمی‌گوید خلاف انجام نمی‌دهد، آن کفه‌ای که وزن می‌گذاریم ما سنگ و غیر سنگ در آن کفه نمی‌گذاریم، مثل دنیا نیست که بخواهند نان را بسنجند با سنگ می‌سنجند یا پارچه را می‌سنجند با متر می‌سنجند، یا هوا را می‌سنجند با دماسنج می‌سنجند، ما عقاید را، اخلاق را، حقوق را، رفتار و کردار را با حق می‌سنجیم، ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّئِدُ الْحَقُّ﴾، نه «و الوزن حق». امروز وزن، سنگ است یا متر است یا دماسنج است، فردا وزن حق است. آن وقت آن عقاید، اخلاق، حقوق، اعمال می‌شود موزون، همه آنها را ما با ﴿الْحَقُّ﴾ می‌سنجیم، ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّئِدُ الْحَقُّ﴾. آنچه در دعای «عدیله» و امثال «عدیله» می‌خوانیم که «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ ... وَ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ»؛ [۳] غیر از این است که می‌گویند: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّئِدُ الْحَقُّ﴾. نفرمود «و الوزن حق». اینکه می‌گوییم: «الْمَوْتُ حَقٌّ»، یعنی مرگی هست قیامتی هست در حال تلقین می‌گوییم نگران نباش این مخصوص تو نیست، همه می‌میرند. مرگ هست بهشت هست. این نمی‌خواهد بگوید که «و الوزن حق» وزنی هست؛ می‌فرماید حق، وزن است.

قسمت ۱/حاقه/تسنیم

جهان آئینه است

برای آینه دو حالت کلی تعریف می‌شود یکی آن آینه که فرد روبروی خود را نمایش می‌دهد و دیگری آینه ای که آفریدگار خود را نمایش می‌نماید . بین کوری ظاهری و کوری باطنی فرق است؛ بین مرآت ظاهری و مرآت قرآنی فرق است و چیزی در عالم نیست که خدا را نشان ندهد؛ لذا از آن به آیه تعبیر می‌کند. این آیت بودن و این نشان بودن امر اعتباری نیست، یک؛ امر حقیقی است و محمول عرض مفارق هم نیست از سنخ عرض مفارق نیست، دو؛ از سنخ عرض لازم نظیر زوجیت اربعه هم نیست، این سه؛ برای اینکه لازم در مرتبه ملزوم نیست؛ از سنخ ذاتی باب ماهیت مثل ناطق بودن انسان نیست، چهار؛ چون این در مرحله هویت نیست. از سنخ ذاتی هویت است؛ یعنی تمام هستی او خدا را نشان می‌دهد. اصرار قرآن در جهان‌بینی این است، در علم دینی این است. نه اینکه علم دینی معنائش این باشد که قرآن زمین را به یک نحو دیگری معرفی می‌کند، کوه‌ها را به یک نحو، نفت و گاز را به نحو دیگر!

قسمت ۱/حاقه/تسنیم

نظام خلقت

اما خلقت تنها شامل موجودیت و هستی موجودات نمی شود بلکه هر موجودی در سیر صیوروت خویش نیز محتاج آفریدگار خویش است و این امر در الگوی نظام خلقت صورت میگیرد.

وقتی فرعون به وجود مبارک موسای کلیم گفت «رب العالمین» چه کسی است؟ گفت: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ [۱۰] منکر نظام داخلی نیست؛ اما نظام فاعلی یعنی الله، نظام غایبی یعنی معاد، این دو تا بال باید بر این لاشه بیفتد تا این لاشه را پرواز بدهد وگرنه اول و آخر که برداشته بشود که این نیست. غرض این است که قرآن هر کسی را صاحب دست نمی‌داند هر کسی را صاحب چشم نمی‌داند. آنکه با ظالم مبارزه نمی‌کند بی‌دست است فلج است. از بهترین تعریف ابراهیم خلیل است او دست دارد او چشم دارد؛ اسحاق این طور است یعقوب این طور است یوسف این طور است ذبیح این طور است خلیل این طور است اینها دست دارند اینها چشم دارند؛ این معلوم می‌شود که دست و چشم باید یک کاری را انجام بدهند آن وقت این می‌شود انسان. غرض این است که ممکن است مشترکاتی بین سوره مبارکه «انسان» و سایر سوره مکی باشد اما این استدلال‌های پشت سر همین اهل بیت که آیا در بین شما کسی هست که این آیه نازل شده باشد درباره اولی بود دومی بود سومی بود؟ همه می‌گویند نه؛ اینها شاهد قطعی است که این بخش صدر سوره در مدینه نازل شده است.

قسمت ۱۱/انسان/تسنیم

وقتی خدای سبحان به زمین و آسمان گفت که ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾ [۲۳] بیایید! ﴿قَالَتَا﴾، تنبیه است. ﴿أَنْتِنَا﴾، تنبیه است. ﴿طَائِعِينَ﴾، آسمان و زمین عرض کردند ما همه آمدیم. شما به ما دو نفر گفتی، کل جهان در اختیار شماست. ﴿فَقَالَ لَهَا﴾، «لِلسَّمَاءِ» ﴿وَ لِلْأَرْضِ أَنْتِنَا﴾ تنبیه است. ﴿قَالَتَا﴾، تنبیه است. ﴿أَنْتِنَا طَائِعِينَ﴾، نه «طَائِعِينَ»؛ همه آمدیم. اینها به یاد معبود خودشان هستند. اگر ﴿لَهُ أَسْلَمَ مَنْ﴾ هست، ﴿لَهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ [۲۴] هست، ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ﴾ [۲۵] هست، ﴿يَحْمَدُهُ﴾ [۲۶] هست، ﴿أَنْتِنَا طَائِعِينَ﴾، هست، این مشرق و مغرب یا «المشارق» به یاد معبودشان هستند. چرا ما به یاد او نباشیم؟ مگر چیزی می‌شود در عالم به یاد «الله» نباشد و خدا خدا نکند؟ ما هم اگر این‌طور زندگی کنیم، سرمایه‌ای برای ماست. در روز خطر به هر حال این دعاها می‌تواند اثر بگذارد. به هر حال امتحان الهی است، چهار نفر را امتحان می‌کنند؛ اما شهر، کشور، نظام، آسیب نمی‌بیند، این سرمایه را می‌شود حفظ کرد که چرا این عزیزان خوابشان نمی‌برد. دو نفر و سه نفر و صد نفر نیستند هیچ چاره هم ندارند. بعد هم اگر - خدای ناکرده - برد معلوم نیست کجا می‌برد. این خطر است، ما برای همه این عزیزان به عصمت زهرا(سلام الله علیها) دعا می‌کنیم که خدا همه اینها را نجات بدهد و این خطر را و عادیه را برطرف کند!

قسمت ۵/مزل/تسنیم

این پنج، شش تا آیه تابلوی این نظام است. اولین تابلو این است که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۶] حفظ این مثل این تسیجات اربعه برای ما کارآمد است؛ یعنی ما بخواهیم تابلوی عالم را ترسیم کنیم، ذات اقدس الهی در قرآن کریم در پنج، شش آیه این عالم را با این تابلو ترسیم کرد. اولش ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ یعنی «کلّ ما صدق علیه أنه شيءٌ فهو مخلوق الله تعالى».

دوم اینکه ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۷] اولی «کان تامه» است، دومی «کان ناقصه». اولی این است که هر چه مصداق شیء است، مخلوق خداست. دوم اینکه هر چه خدا آفرید، به زیباترین وجه آفرید! هیچ نقضی در آن نیست. سوم آیه سوره مبارکه «طه» است که تفسیر این آیه دوم است؛ زیبا کرد یعنی چه؟ یعنی قشنگ کرد؟ ما که می‌گوییم علم زیباست، یعنی قشنگ است یا کمال است؟ عدل زیباست! زیبایی جسمی یک حساب دارد، زیبایی حقیقت‌های معنوی یک حساب دیگر دارد. عدل زیباست، علم زیباست، عقل زیباست، حیات زیباست، فلان نقاشی هم زیباست؛ اما وقتی گفتند طاوس زیباست؛ یعنی زیبایی بصر دارد، وقتی گفتند عدل زیباست؛ یعنی زیبایی بصیرت دارد.

ذات اقدس الهی هر چیزی را زیبا آفرید؛ یعنی زیبایی بصیرتی آفرید، نه آنطوری که طاوس زیباست. در ساختار خلقت، خرچنگ به همان معنا زیباست که طاوس زیباست. خرچنگ هر چه باید در تغذیه‌اش، در تولیدش، در ساختار باید داشته باشد، خدا به او داد. حالا زیبایی ظاهری برای طاوس است و برای خرچنگ نیست. زیبایی علمی و بصیرتی برای همه است، فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ که این «کان ناقصه» است. سوره مبارکه «طه» بیان همین «أحسن الخلق» بودن است که فرمود موسای کلیم(سلام الله علیه): ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۸] خدا هر چیزی را زیبا آفرید یعنی چه؟ یعنی هر چه لازمه بهزیستی یک خرچنگ است، یک پشه است، یک مورچه است و یک موش است را خدا به او داد. موش از این بهتر نمی‌شود. این پشه چه می‌خواهد در زاد و ولد و در تغذیه؟! هر چه می‌خواهد خدا به او داد. این ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ را آیه سوره مبارکه «طه» تفسیر کرد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ همه اعضا و جوارح را به او داد، این شده آیه سوم.

درباره خصوص انسان هم که جهان برای انسان است، فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ [۹] این می‌شود آیه چهارم. بعد فرمود هیچ کسی نمی‌تواند این عالم را دست بزند. نه من عوض می‌کنم نه کسی دیگر. این با «لا» نفی جنس بیان کرده، ﴿لَا تَدْبِلْ لِحَلْقِ اللَّهِ﴾ [۱۰] «لا» نفی جنس است، چرا؟ فرمود نه من عوض می‌کنم نه دیگری. من عوض نمی‌کنم، چون به أحسن وجه آفریدم. دیگری عوض نمی‌کند، چون قدرت

ندارد. چه کسی می‌تواند این عالم را عوض بکند؟! چون چنین است (لَا تَدْبِيلُ لِحَلْقِ اللَّهِ)، فرمود همه عالم که منظم هست، این‌طور نیست که هر کسی برای خودش بازی بکند، این‌طور نیست! عالم نظمی دارد، من خلیفه‌ای دارم، عالم باید تابع این خلیفه باشد و آن انسان است. کلّ این نظام را من برای انسان مسخر کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ [۱۱] تنها زمین نیست، دریا و صحرا نیست، تمام نظام سپهری، این مدرسه جهان بشریت است. انسان می‌تواند از اینها علم یاد بگیرد، عمل یاد بگیرد. گاهی بی‌سرنشین آپلو بفرستد، گاهی بی‌سرنشین بفرستد، برود کره مریخ. فرمود هیچ چیزی در جهان نیست، مریخ و بالاتر از مریخ، چیزی نیست، مگر اینکه من برای شما خلق کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ لذا این آیه اختصاصی به «کما تقدّم»، اختصاصی به سوار شدن اسب و حمار ندارد، البته این دستور دینی هست که گفتند مستحب است کسی سوار مرکب می‌شود، این آیه را بخواند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾، [۱۲] بله، این جمله مستحب است؛ اما این اختصاصی به اسب و حمار ندارد. سوار کشتی شدن، اتومبیل شدن، سوار آپلو شدن، سوار هواپیما، می‌تواند این آیه را بخواند، این جمله‌ها را بخواند، این دعا را بخواند، مستحب هم هست! فرمود تمام جهان را من برای شما مسخر کردم.

قسمت ۲/نوح/تسنیم

فرعون گفت شما که از طرف «ربّ العالمین» آمدید، «ما ربّ العالمین»؟ وجود مبارک موسای کلیم فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾، [۴] این سه اصل اصول دین را در یک سطر بیان کرده است، فرمود خدای ما مبدأ فاعلی است، نظام فاعلی را تأمین می‌کند، یک؛ نظام داخلی را تأمین می‌کند، دو؛ نظام غایی را به عهده دارد، سه. خدای ما چیزی است که اعطا می‌کند هستی را، پس می‌شود مبدأ فاعلی. ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، این هم «کان ناقصه» است؛ یعنی هر چیزی که برای هر موجودی لازم است به او داده که نمی‌شود گفت اگر این‌طور بود، بهتر بود، این دیگر ممکن نیست. این درخت اگر بخواهد بارور بشود باید این‌طور باشد، باید غذایی این باشد، کودش این باشد، بذرش این باشد، آبش این باشد، هواش این باشد. از این زیباتر دیگر ممکن نیست: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، این نظام داخلی است. ﴿ثُمَّ هَدَىٰ﴾، هدایت کرد، به مقصد رساند تا بگوید که هیچ چیزی از بین نمی‌رود. در قیامت هر چیزی هم به هر حال در جای خود قرار دارد و شهادت می‌دهد، پس این اصول سه‌گانه نظام فاعلی، نظام داخلی، نظام غایی را وجود مبارک کلیم حق در یک سطر بیان کرده است.

حالا که چنین شد که ذات اقدس الهی به احسن وجه خلق کرد؛ لذا می‌فرماید آسمان بروید، زمین بروید، تمام تلاش و کوشش خود را بکنید: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾؛ [۵] کمبودی در یک‌جا نمی‌بینید، هر چیزی سرجای خودش محفوظ است و اگر کسی - خدای ناکرده - بخواهد با نظام هستی ناهماهنگ باشد، به قول حکیم سنایی آبروی خود می‌برد. [۶] الآن فرض کنید این سلسله عدد بین هفت و نه، عددی است به نام هشت، اگر کسی اختلاس کرد و نجومی کرد، فلان کرد، این عدد هشت را از جایش گرفت، این رسوا می‌شود، برای اینکه کجا می‌خواهد بگذارد. این عدد هشت فقط و فقط جایش بین هفت و نه است. امروز نگذاشت، بعد از ده سال رسوا می‌شود. نظام را گفتند مثل حلقات ریاضی عدد است، هیچ ممکن نیست که کسی کاری بکند و رسوا نشود. او کجا می‌خواهد بگذارد این عدد هشت را؟ تا چه وقت می‌خواهد در جیبش قایم کند؟ شدنی نیست. هیچ ممکن نیست کسی حرام بخورد و رسوا نشود، برای اینکه از کجا گرفتی؟ به هر حال از جایش گرفتی. اگر بی‌جا نگرفته بودی که حرام نبود، اگر بجا بود که حلال بود، سلسله ریاضی آن قدر دقیق است که انسان باید تابع آن باشد. بخواهد جابه‌جا بکند، یک عدد را بردارد، در دستش می‌ماند. ما یک فوت داریم، یک اختلاف؛ اختلاف در عالم فراوان است، عدد پنج با عدد نه اختلاف دارد، آن بزرگ‌تر است، این کوچک‌تر است. باید هم باشد؛ اما تفاوت، یعنی این حلقات این سلسله یکی فوت شود. جایش خالی باشد. فرمود این شدنی نیست: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾؛ اما اختلاف یک چیز لازم است: ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ [۷] است، زمستان باید باشد، تابستان باید باشد، حتماً باید ما یک زمستان طولانی داشته باشیم، یک تابستان طولانی داشته باشد، این در روز، آن در شب، اگر جهان چهار فصلش یکی بود، دیگر میوه نمی‌داد، کشاورزی نمی‌شد، زندگی فلج می‌شد. حتماً باید ﴿وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ باشد، ﴿يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ﴾ [۸] باشد، ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ﴾ [۹] باشد، این اختلاف نظم است؛ اما آن تفاوت بی‌نظمی است، تفاوت یعنی چیزی سرجایش نباشد. این‌طور نیست.

قسمت ۷/معارج/تسنیم

زینت و زیبایی خلقت

چنانکه گفته شد آفرینش هم شامل ظاهر است و هم باطن هم صورت و هم سیرت و ... بنابراین حسن و احسان خلقت، هم شامل زیبایی بیرونی است و هم زینت درونی.

اما مطلب اول که زینت است روشن است که وقتی انسان صحنه آسمان را شب نگاه می‌کند مزین می‌بیند، زیبا می‌بیند، اینها زیورهای آسمانی هستند این یک امر حسّی است. اما چراغ‌اند، برای اینکه شمس چراغ روز است و قمر چراغ شب است و شب‌هایی که مقرر است فضا روشن است. روز جهان با چراغ شمس دارد زندگی می‌کند اینها مصباح و چراغ‌اند؛ چه روز چه شب؛ چه روز از چراغ شمس استفاده می‌کنند چه شب از

چراغ قمر و ستاره‌ها استفاده می‌کنند.

اما علامات و نجوم‌اند که در سوره مبارکه «نحل» گذشت، در سوره مبارکه «انعام» گذشت فرمود اینها (وَ عَلَامَاتٍ وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) هستند، اینها علامات هستند. [۱] آن روز چون سفر هوایی مطرح نبود، همان دریایی و صحرایی را ذکر کردند. امروز که سفر فضایی مطرح است سفر دریایی و صحرایی و فضایی با این نجوم است. الآن کسانی که در بیابان‌ها زندگی می‌کنند حالا یا دامدارند یا کارهای دیگر دارند به وسیله ستاره‌ها راه را تشخیص می‌دهند و تمام کشتی‌های دریا و تمام هواپیماهای فضا به وسیله این ستاره‌ها قطب را تشخیص می‌دهند شرق و غرب را تشخیص می‌دهند راه را تنظیم می‌کنند اینها با ستاره حرکت می‌کنند؛ چه کشتی‌های دریا، چه هواپیمای فضا. با قطب که ستاره ثابتی است و تکان نمی‌خورد با آن راه را تشخیص می‌دهند. این ستاره‌ها هم منظم‌اند، از کجا آمدند، به کدام قسمت شرق‌اند، به کجا آمدند، به کدام قسمت غرب‌اند، استوایی‌اش کجاست، قطبی‌اش کجاست، شرقی‌اش کجاست، غربی‌اش کجاست، اصلاً نفس هواپیماها، نفس کشتی‌ها با همین ستاره‌هاست.

بنابراین اینکه در سوره مبارکه «انعام» فرمود در برّ و بحر از همین‌ها استفاده می‌کنید برای همین جهت است. آیه سوره مبارکه «انعام» این است: (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا)، همه نظم و حساب خاص دارند. (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النَّجْمَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ)، اصلاً تمام چراغ‌های راهنمای کشتی‌های دریا ستاره‌اند، تمام چراغ راهنمای هواپیماهای فضا ستاره‌ها هستند. فرمود با اینها شما حرکت می‌کنید. در سوره «نحل» هم مشابه همین آمده است. در سوره «انعام» آیه ۹۷ هم به همین مضمون آمده است. پس فرمود اینها چراغ راهنما هستند. پس زینت هستند، چراغ هستند، علامت‌هایی هستند که (وَ عَلَامَاتٍ وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) هستند که در سوره «نحل» و امثال آن آمده است. پس زینت بودن، یک؛ چراغ بودن شمس در روز و قمر در شب، دو؛ راهنما بودن اینها، سه. چهارمی اینها تیرهایی هستند که با این تیرها شیاطین رجم می‌شوند نه شیطان با این تیر چه می‌کند؟ شیاطین اگر بخواهند بالا بروند از وحی آسمانی باخبر بشوند با این تیرها طرد می‌شوند که در سوره مبارکه «جن» به عنوان اینکه ما شیاطین را با این ستاره‌ها رجم می‌کنیم آمده است این سوره‌ها قبلاً هم به عرض شما رسید که اینها نام سوره نیست، چه از ما شیعه‌ها چه از اهل سنت تفسیرهایی که مربوط به هزار سال یا قبل از هزار سال است، دیگر نمی‌گویند سوره «جن» نمی‌گویند سوره «فیل»؛ می‌گویند «فی السورة التي يذكر فيها الفيل»، «فی السورة التي يذكر فيها الجن». [۲] بعد شده علم بالغلبه برای تخفیف می‌گویم سوره «فیل» و سوره «بقرة». حالا آن سوری که در لسان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامی برای آنها گذاشته شد نظیر «فاتحة الكتاب»، «یس» اینها در روایات نام برای اینها گذاشته شده است. وگرنه نام‌هایی که الآن معروف است نام‌های بالغلبه است به دلیل اینکه تفسیرهای هزار ساله یا قبل از هزار سال ما شیعه‌ها و اهل سنت همه آنها دارد که «فی السورة التي يذكر فيها البقرة»، «فی السورة التي يذكر فيها النساء»، نه «سورة البقرة». اینجا هم «فی السورة التي يذكر فيها الجن» در این سوره آیه شش به بعد این است که (كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ)، آن وقت جن‌ها چه می‌گویند؟ می‌گویند: (وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهُبًا)، ما الآن دیدیم مأموران فراوانی در آسمان هستند دیگر نمی‌توانیم برویم بالا از اسرار غیبی چیزی باخبر بشویم: (وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ)، چون ارتباط اینها با بعضی از فرشته‌هایی که مسئول غیب هستند محقق هست. دارد: (فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا)، این شهاب‌سنگ‌ها برای طرد این شیاطین است که آنجا راه پیدا نکنند. در بحث‌های روزهای قبل هم به عرض شما رسید گرچه وحی غیب است، فرشتگان ایجابشان غیب است، اما زمان و زمین استعدادی دارند، خصوصیتی دارند، لیل قدر خصیصه‌ای پیدا کرده است که بالاخره وحی در آن زمان اتفاق افتاده است. سرزمین مکه خصیصه‌ای پیدا کرد که وحی در آنجا اتفاق افتاد. بنابراین نمی‌شود گفت که آسمان و زمین فرق ندارد، چرا فرق ندارد؟ این وحی گرچه امر غیبی است اما استفاده از آن وحی یک زمان خاصی یک زمین خاصی یک شرایط خاصی دارد. از آسمان بخواهد تنزل کند از آسمان غیب بخواهد به آسمان ظاهر بیاید، از آسمان ظاهر بخواهد در لیل قدر در مکه نازل بشود، شرایط مادی می‌خواهد. اینها می‌گفتند ما قبلاً می‌رفتیم از بعضی از اسرار غیبی باخبر می‌شدیم الآن اگر بخواهیم برویم تیر می‌خوریم. این شهاب‌سنگ‌ها تیری است از طرف فرشتگان الهی به سینه شیاطینی که می‌خواهند جستجوی غیب باشند در این آیه خدا فرمود آنها هم می‌گویند: (فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا).

«فتحصل ان هاهنا امورا اربعة»: کواکب زینت هستند؛ کواکب مصابیح‌اند؛ کواکب علامات راهنما هستند؛ کواکب رجوم هستند. نه اینکه خود ستاره تیر باشد، این شهاب‌سنگ‌هایی که از این کرات منشعب می‌شود، به اینها هم می‌گویند کواکب، به اینها هم می‌گویند رجوم و مانند آن.

/ ملک/ تسنیم

(أَ قَلَمٌ يَتَّبِعُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَيَّنَّاها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ) فرجه و شکاف و جاخالی در آن نیست هر چیزی سر جای خودش است. دیگران در حکمت متعالیه وقتی می‌خواهند مثال بزنند می‌گویند عالم مثل همان حلقات ریاضی است که بحث آن گذشت؛ [۱۴] یعنی شما هیچ چیزی را از جای خود نمی‌توانید بردارید و این نظم محفوظ باشد؛ یعنی اگر بین هفت و نه، عدد هشت را بردارید در دستتان می‌ماند. این است که می‌گویند اگر کسی خلاف کرده اختلاس کرده رسوا می‌شود، مثل اینکه عدد هشت را بین هفت و نه برداری، این را کجا می‌خواهد بگذارد؟ هر جا بگذارد رسوا می‌شود. هیچ جا هم قبول نمی‌کنند. این جایش فقط همین جاست؛ یعنی حلال جایش حلال است، اگر از جایش کنده بشود باعث خزی و رسوایی است. حالا در کلّ عالم گاهی ممکن است دو سال طول بکشد، گاهی ممکن است ده سال طول بکشد: (إِنَّ رَبَّكَ

لَيْلِ الْمُرْصَادِ [۱۵] وقتی کلّ عالم را شما حساب می‌کنید ده سال و بیست سال و اینها به منزله یک لحظه است ولی «علی أی حال» اگر کسی خلافتی از بیت المال بکند چیزی را از حلال را از جای خودش بردارد این خالی است. به هر حال عده‌ای می‌بینند خالی است می‌گردند پیدا می‌کنند. ممکن نیست کسی بتواند عدد هشت را بین هفت و نه بردارد و جای دیگر جا بدهد. همه چیز سر جای خودش است. عالم مثل این ریاضی است.

فرمود ما این کار را کردیم: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾، فرمود شما ده‌ها بار بگردید یک جای خالی نمی‌بینید. ما یک اختلاف داریم یک مخالفت داریم یک تفاوت؛ مخالفت صد درصد بد است، اختلاف هم پنجاه درصد بد است، تفاوت هم که کلاً ویران است. فرمود این نظمی که شما می‌بینید اینها یک اختلاف محمود و ممدوح است، اختلافی نیست که باهم اختلاف داشته باشند. اختلاف به معنای تضاد نیست، اختلافی که بد است به معنی تضاد است به معنی ناسازگاری است. اختلافی که در قرآن آمده یعنی یکی جانشین دیگری می‌شود. فرمود شب و روز مختلف هستند: ﴿يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾، ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾، [۱۸] ﴿وَ اِخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾، یعنی یکی خلف دیگری می‌آید. اگر همیشه شب باشد زندگی ممکن نیست، همیشه روز باشد زندگی ممکن نیست. فرمود ما روز را یا شب را ﴿خَلْقَةً لِّمَن أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾؛ [۱۹] جانشین آن قرار دادیم، بعضی از کارها را در شب، بعضی از کارها را در روز؛ شب برای استراحت، روز برای کار. در روایات ما هست اگر کسی کسب را به شب اختصاص بدهد حق چشم را ادا نکند، کار او حرام است. این کلمه حرام در روایات آمده است. این سبک اسلامی ما چیست؟ سبک اسلامی ما این است که صبح بخوابند تا ساعت ده، از آنجا بپایند مغازه را باز کنند، شب‌ها این همه بی‌حجابی‌ها و بدحجابی‌ها، بدرفتاری‌ها و صرف بشود این می‌شود مغازه اسلامی؟! اصلاً شب برای کار نیست. شما روایات کسب شب را نگاه کنید، فرمود اگر کسی حق چشم را ادا نکند کسبش حرام است. [۲۰] حرام است یعنی خدا محروم می‌کند، حالا حرکت تکلیفی ندارد. فرمود این شب خلیفه روز است، روز خلیفه شب است. «مُخْتَلَفُ الْمَلَايِكَةِ» [۲۱] هستند؛ یعنی یک عده می‌روند یک عده می‌آیند. این اختلاف رحمت است؛ یعنی کسی جانشین دیگری، دیگری باید کار او را انجام بدهد.

اما تفاوت یعنی این رشته‌ای که نزد شما هست یک حلقه‌اش فوت بشود. فرمود در کلّ نظام چنین چیزی ما نداریم: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾، «فَات، يَفُوت» آن می‌شود تفاوت؛ یعنی مثل اعداد ریاضی است این رهبران حکمت متعالیه را خدا رحمت کند! یک وقت ابوریحان بیرونی از او نقل شده است که نظم عالم به قدری است که اگر آسمان و زمین به صدا در بیایند می‌شود موسیقی، از بس منظم است. این از او نقل شده است. اما آنکه در حکمت متعالی است این است که جهان مثل حلقات ریاضی است. اگر کسی عدد پنج را بین چهار و شش بردارد در دستش می‌ماند؛ حالا چه به صورت اختلاس چه به صورت نجومی. به هر حال یک روز رسوا می‌شود فرمود عالم مثل ریاضیات منظم است حق هر کسی سر جای خودش باید باشد. اگر کسی این عدد پنج را بین چهار و شش بردارد این را کجا می‌خواهد بگذارد؟ هر عددی جای خاص خودش را دارد این به هر حال در دستش می‌ماند رسوا می‌شود. حالا دو روز یا دو سال! این را حکمت متعالیه ثابت کرده است که حلقات جهان مثل عدد ریاضی است. فرمود هیچ چیزی فوت نشده است، هیچ چیزی از جایش کنده نشده است هر چیزی سر جای خودش است، می‌گویی نه! دو بار سه بار چهار بار صد بار مطالعه کن. به هر حال خسته می‌شوی بخوای جایی بی‌نظمی پیدا کنی خسته می‌شوی. عالم جای بی‌نظمی نیست هر چیزی سر جای خودش است، ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾، می‌گویی نه، ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ﴾، «خاسی»، یک؛ «حسیر» با سین، دو؛ یعنی خسته و وامانده. دو تا خطر را ذکر کرد. به سگی که خیلی تلاش و کوشش می‌کند چیزی به او نمی‌دهند می‌گویند «إخسئ»، به جهنمی‌ها هم می‌گویند «إخسئ»، «إخسؤا»؛ حرف نزنید. «محسور» با سین یعنی خسته شده و وامانده. غیر از این دو تا عنوان که «خاسیاً و هو حسیر»، دو تا مطلب را هم با یک کلمه بیان کرده، فرمود: ﴿كَرَّتَيْنِ﴾، این «كَرَّتَيْنِ» هم در تعبیرات عرفی ما به معنای تثنیه نیست، هم در تعبیرات منطقی هم در تعبیرات فلسفی. در تعبیرات فلسفی وقتی می‌گویند معقول ثانی، یعنی «ما لیس باول» ممکن است پنجم ششم هفتم باشد! در منطق که می‌گویند معقول ثانی منطقی است، یعنی اول نیست ممکن است دوم سوم چهارم باشد! ما در تعبیرات عرفی می‌گوییم این دست دوم است، دست دوم است یعنی چه؟ یعنی نو نیست، حالا ممکن است پنجمی یا ششمی باشد. این «كَرَّتَيْنِ»؛ یعنی بیش از یک بار، این یک یعنی یک! دوم اینکه بین «كَرَّتَيْنِ» و «مَرَّتَيْنِ» فرق است. نفرمود «مَرَّة»؛ فرمود «كَرَّة». «كَرَّة» از تکرار است. دو بار تکرار کن: مثلاً صدبار که دیدی، یک صد بار دیگر هم بین. پس بین «كَرَّتَيْنِ» با «مَرَّتَيْنِ» خیلی فرق است. نفرمود دو بار، فرمود دو تکرار. ما بی‌نظمی در عالم نمی‌بینیم. اگر کسی - خدای ناکرده - مالی را از بیت‌المال گرفته در دستش می‌ماند حالا زود یا دیر! خلافتی کرده بیراهه‌ای رفته راه کسی را بسته، در دستش می‌ماند. هیچ ممکن نیست کسی خلاف بکند بتواند پنهان بکند؛ مثل اینکه عدد پنج را بین چهار و شش بردارد این در دستش می‌ماند. مگر اینکه سرچایش بگذارد و گرنه هر چیزی در جای خودش عددی دارد. فرمود عالم این قدر منظم است، چیزی در جایش نباشد نیست، ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾؛ مراجعه بکنید و فطور و شکاف و اینها را نمی‌بینید که مثلاً پنج اگر بین چهار و شش گرفته بشود اینجا شکافی است ما نمی‌گذاریم کسی این کار را بکند. ما که نکردیم، کسی دیگر هم نمی‌تواند این کار را بکند که اوضاع را به هم بزند.

رفتند خدمت وجود مبارک حضرت امیر عرض کردند «کیف حالک؟» فرمود: «عَلَى سَرٍّ». [۲۲] عرض کردند شما هم چنین تعبیری دارید فرمودید: «عَلَى سَرٍّ؟» حضرت این آیه را خوانده فرمود که در قرآن فرمود: ﴿وَ تَبْلُوكُم بِالنَّسْرِ وَ الْحَيْرِ وَ فِتْنَةٍ﴾، این به حال ما سرّ است، آن به حال ما خیر است،

هر دو امتحان است. الآن خدا ما را به شرّ امتحان کرده است. نه اینکه خدا شرّی در عالم دارد، برای ما شرّ است. فرمود این آیه را که می‌خوانم؛ یعنی نسبت به شما ناگوار است این، ولی در کلّ نظام: «ففى نظام الكل كل منتظم»؛ لذا در حکمت می‌گویند ما مرگ نابهنگام نداریم. «ما ليس موزونا لبعض من نغم» به قول حکیم سبزواری، «ففى نظام الكل كل منتظم».

موتا طبيعيا عدا اخترامى *** قيس الى كلية النظام [۲۳]

هر چیزی در جای خودش نکوست و منظم هم هست. از طرف ذات اقدس الهی هیچ نقص و عیب و شرّی نیست؛ اما برای ما البته بعضی امور خیر است، بعضی امور شرّ است.

در قرآن فرمود این دو عنصر جنس و فصل نظام جاهلی است. فرمود: ﴿إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾؛ [۸] یعنی در کارهای علمی از برهان خبری نیست، فقط به گمان می‌انديشند. در مسائل عملی از عدل خبری نیست، طبق هوای کار می‌کنند: ﴿إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾، یک؛ ﴿وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾، دو. یعنی به جای علم با گمان، به جای عدل با هوای و هوس. این رسم جاهلیت است، جنس و فصل جاهلیت است و قوام جاهلیت است. اسلام آمده هم انقلاب فرهنگی ایجاد کرده، این ظن را به علم تبدیل کرده، هم انقلاب اخلاقی ایجاد کرده و آن هوای را به عدل برقرار کرده است. در همه این قسمت‌ها علم را به جای ظن نشانده و عدل را به جای هوای و هوس گذاشته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ﴾، [۹] ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾، [۱۰] ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾، [۱۱] در این تعبیرات تا جامعه را ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [۱۲] کند. فرمود جامعه‌ای که عالم نیست، هرگز به سعادت نمی‌رسد و متمدن نخواهد بود. جامعه‌ای که عقل خانوادگی دارد، عقل عادی دارد، زندگی شخصی خود را عاقلانه اداره می‌کند، براساس عقل ضعیف که با چراغ خاموش دارد حرکت می‌کند؛ اما جامعه قائم به عقل نیست، چنین جامعه‌ای متمدن و سعادت‌مند نیست. تعبیر قرآن کریم برای جوامع پیشرو این است که ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾، «قوم یعقل» - بارها به عرضتان رسید - نظیر قوم عاد و ثمود نیست یا نظیر قوم نازی و فارسی نیست. ما نژادی داشته باشیم به نام نژاد عاقل، نه! نژادی داریم فارس، نژادی داریم عرب، نژادی داریم ترک، نژادی داریم عاد، نژادی داریم ثمود، اینها را می‌گویند اقوام، اما نژادی داشته باشیم به نام نژاد عاقل که نداریم. این قوم به معنی نژاد و قبیله و عشیره و اینها نیست؛ این قوم به معنی قیام است: ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ یعنی جامعه‌ای که قائم بالعقل هستند، سعادت‌مند و متمدن هستند. آن که عقل ندارد یا نشسته عقلش را در گوشه‌ای مصرف می‌کند، این هرگز به سعادت نمی‌رسد. این سوگندها نشان می‌دهد که آن قلمی که حق‌نگار است و مسطورات او حق است، آن قلم می‌تواند جامعه را متمدن کند؛ لذا خدای سبحان به دلیل سوگند یاد کرد، فرمود تو عاقلی، برای اینکه تو اهل علم و اهل بیان و بیان‌های تو را می‌نگارند، می‌نویسند و به همه جا منتشر می‌کنند.

قسمت ۱/قلم/ تسنیم

نتیجه گیری

چنانکه گفته شد بحث هستی‌شناسی از مقدمات بنیادی در موضوع مدیریت راهبردی به شمار می‌رود بنابراین در این مقاله با ذکر خصوصیات و ابعاد گوناگون آفرینش، خلقت و نقش موجودات در شناخت خالق، مستندات و استدلال‌های لازم در زمینه تفاوت‌های دیدگاه مادیگرایان که در متن پایان‌نامه آورده شده است مورد بررسی قرار گرفته است.

در این سلسله مقالات صرفا با بیان کلام وحی بعنوان عالی‌ترین و برترین مآخذ علم و آگاهی دلائل لازم را برای اثبات ادعای برتری ارزشهای اسلامی در موضوع بنیادی هستی‌شناسی را ارائه دادیم.